



نسخه نفیس ... بسیار ارزشمند است







بسم الله الرحمن الرحیم

آفریدگاری را ستایش سزاست که سرابوستان
صاحب امکان را از گلبن وجود انبیا گلشن و پروردگار را
عبودیت دو است که شبستان عوالم اربعه را بشمع
ذات ائمه اثنا عشر روشن ساخت کریمی که کرمش عام
و خاص را عام است منعمی که نعمتش کامل و ناقص
کامل تا تمام اعلی تا ماهی بغش بی پایان مریح خواهند

از این در زودی معقود شد نه شهانشدگان را شاه
فیضش در آغوش است بلکه جمیع گناهان را برده
پوشش اگر فیض از قبل اوست عاین پوشش اگر
مدهوشی از باده محبت اوست محض هوشش خود
با همه شهانی بر همه پیداست و اسرار حکمتش همه جا
هویدا در چمن معرفت توحید آتشش همه زبانی بلبل
و در گلشن عرفان بغیر دانشش همه قدو کلمه
افضالش همین بس که سرای وجود را بسه آج
و تاج بوجود احمدی روشن و فزای اید را

بگل صد برگ جمال محمدی رشک گلشن گردانید
سروری که از وجود محبت قدره جلالش گریبان
عدم چاک گشت و مفتخری که کمین پایه رفعت و اجلالش
لولاک لما خلقت الافلاک آنکه بی نسیم هوایش
از چمن اقبال آدم ابو البشر غنچه وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ نشکفتی
و بی بارقه عنایتش عالم تکوین زینت وَلَقَدْ زَیَّنَّا السَّمَاءَ
الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ نپذیرفتی شمسی قامتی که مضمون
فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ از تعظیم استقامتش نشیب
نه فلک خم شیرین کلامی که مصدوقه هو

دوحة اللسن والفصاحة ارشادی منطق شکربارش
طوطی ناطقه لال و ابکم وجود مبدعات و مکوناتش
از وجودش و بود همه موجودات منوط ببودش
ناوک غمزه غمزدایش اثر کش تقدیر و غنچه عشوه دلربایش
در گلشن قدرت بی نظیر مظهر اسماء و صفات
الهی مهبط انوار فیوضات نامتناهی بحار لاهوت را
سیاح و براری ناسوت را سیاح عالم جبروت را
مهین سالار و عرصه ملکوت را اهین دادار
بلبل بوستان وحدت و گل گلستان احدیت

هاشمی نسبی که بی لوح تعلیم سبق از میدان دانش
ربوده، امی لقبی که بی سر انگشت فکرت عقده
از اسرار الهی گشوده، نگارمن که بمکتب نرفت و
خط ننوشت، بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
چنان مولا را ولی و چنین مقتدا را وصی که تواند بود
جز آنکه از بسط فضلش در هر بسیط بساطی است، و از نشر
محامدش در هر بساط نشاطی، هر که را باول پایه درش
معرفت است بدلیلش چه حاجت است، و با چنین
برهان اگر بحجتش حاجت است محض لجاجت است

منشور یزدان پرستی را طغرا است، و سفینهٔ خدا
شناسی را ناخدا، فلک جلالت را محور است، و فلک
منزلت را لنگر، مصباح مشکوة الامامة علی الاطلاق
مفتاح باب قدرة الحق بالاستحقاق، صدر
نشین مسند امامت، صاحب لوای پیشگاه همت
شاهی که جن و انس و ملک در نماز اوست، چشم
نیاز عالم و آدم بناز اوست، لیث غابات المعارف
والحکم، ماحی آثار الکفر والظلم، شمس فلک الشرف والکرم
المفتخر بانتساب الابطحی والطحامة، معدن الجود

وغایة کل موجود ساقی الکوثر الامیر الغضنفر مقتدی
الکاملین امام الواصلین مطلوب کل طالب
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه و آله صلوات الله
رب العالمین الی یوم الدین اما بعد
مخفی نماناد که چون بنده حال تباه و مجرم نامه سیاه
جلال الدین محمد مهدی بن اسد الله گیلانی
در بحر اشعار شاعر شواهد عمر را صرف مبدء و معاد
و بنده از غنایم ایام خویش را بیان دگر می شرایع
و تبیان در رو سنن احکام در بدگره ارشاد حکمت

در فقاهت را فقاهت در حکمت دیده و مقامات
تحصیل را تحصیل مقامات فهمیده لهذا گهی چون
سیاح و گاهی چون سباح در بیدای سطوح
اساطیر اولین و بحار تتبع طوامیر آخرین پی سپر
و غوطه ور گهی در بزم شفا بشاهد منطق در سایرات
و گاهی بگوهر مراد معانی عروس بیان را در ثبات
از هر گوشه توشه و از هر خرمن خوشه یافته خاطر
فاتر با همه ترک تعلق بدین مغتنم متعلق آمد که چنانچه شجره
اصول عمر را که بار آور فواکه معرفت است در بدایه ام

صرف تحریر فروع چه خوش بودی که نهایت
اوقات را در تسطیر اصول عقاید علی حسب الطاقه
مصروف نماید بالجمله صورت شاهد این مدعا در آئینه
نظم کتاب منازل الولاة که فی الحقیقه در طی مراحل
معارف منازلی است بی خطر و طالبان کعبه مقصود را
دلالتیست راهبر و از آنجا که لکل شیء آفة وللعلم آفات
بنای انتظام امور عالم بر اسباب و آن خود بر حسب
اقتضای زمان چنانکه دیدنی است خاصه در باب
اشتغال این بی بضاعت نایاب و راهزن کلال

وصول

وصول بکعبه آمال در عین اشکال و بی دستیاری
زاد و راحله طی جمیع منازل محض محال لا جرم توفیق
البرکات فی الحرکات حرکت را وسیله تیسیر
اسباب داشته بدرباری شتافت که فی الحقیقه جای ملجا
پناه و امیدواران را امیدگاه اعنی سده سنیه عرش
علیه اعلیحضرت قدر قدرت گردون بسطت
داور دریا دل انجم سپاه خسرو فرخ رخ گردون
پناه آنکه از رشحات سحاب مکرمتش مزرع آمال
عالمیان سیراب و از برکات فیض بخشی کف عطایش

شیخ و شاب کامیاب بنصب سرادق امن و امان
بر حسب نصوص و نص صریح ان الله یامر بالعدل و
والاحسان و منصب نظام ملک و ملت بقسطاس
عدالتش منوط و انتظام دین و دولت بقاعده دادش
مربوط بنیان شریعت غرا بتشیید معمار حمایتش محکم
و گلشن ملت بیضا بتایید نسیم عنایتش خرم کشور
سلطنتش و خلافتش را والی بالاستحقاق
و بمکارم اخلاقش همه مؤلف و مخالف را اشفاق حامی
بلاد اهل ایمان ماحی آثار الکفر و الطغیان ناصر الشریعة

القویمه سالک الطریقة المستقیمه السلطان الباذل
الاعظم و الخاقان العادل الاکرم السلطان بن
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان السلطان فتحعلی شاه قاجار
خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین
بره و احسانه و چون از عواطف باری آسمان سلطنتش را
در هر نقطه کوکبی رخشان و چرخ دولت عظمی را
در هر برجی اختری درخشان که الحق هر یک را
در حفظ بقای شریعت دینی و از صدمه صولت

هرکدام پشت مخالفان را شکستی تیغ شیما بارقه
مهر جهانداری و شمسهٔ ایوان دولت شهریاری
قاید لشکر نصرت رافع رایات دین و دولت
دوحهٔ بوستان عظمت و اقبال و گل گلبن
حشمت و اجلال بهار گلزار دین پروری و نسیم
گلستان دادگستری آنکه در ستایش همان کافی که بنام
نامی ایشان آیهٔ مشهور و در مدیحش همین وافی
که ملقب [illegible] ظل ظل الله [illegible] است اعنی
اعتماد الدوله البهیه و ظل الحضرة العلیه

ملک زادهٔ اعظم [illegible] میرزا [illegible] لازالت شموس دولته
مشرقة فی فلک الاقبال التمس چنان نمود که
حالیا که دسته‌ها از انجام و اتمام کتاب مذکوره
بجهت هجوم فرط ملال و کثرت هیجان کلال و
ملال کوتاه لااقل رساله سراسر نتایج که
فی الجمله خواص را تذکره و عوام را تبصره بود در مطلب
امامت بتحریر [illegible] آورده چه مخالف را با موالف
در این مسئله خلاف بسیار و نفاق بیشمار است
و متعرض [illegible] این مطلب در تحریر نیامده بل

نه چنان بیان دلائل که کما ینبغی وافع شکوک

و رافع شبهات کرده ربنا احکم بیننا و بین قومنا

بالحق وانت خیر الحاکمین و از انیکه میل خاطر

آن سایه سایه خداوند را در تحصیل عقاید دینیه تمام

واخذ معارف یقینیه مالا کلام بافت لهذا

این رساله را بنام نامی و لقب گرامی او موشح

و بظل محمد و مسمی ساخت امید که از جهه آنکه

درباب اثبات امامت و خلافت جناب مستطاب مولای

متقیان و سرور جمیع شیعیان از فقیر و سلطان

منظور نظر کیمیا اثر آن شجر سعادت ثمر و مروج مذهب حق ائمه

اثنا عشر علیهم صلوات الله الاکبر گردد تا بمفاد

الناس علی دین ملوکهم توانند قاطبه پیروان رسول

مختار و عامه موالیان ائمه اطهار بمطالعه مطالب این

رساله سراپا عجاله از شدت حرارت آفتاب عالمتاب

یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه در زیر سایه

بلند پایه محبت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

آرام گرفت و بمضمون الدال علی الخیر کفاعله ثواب آن

بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و مرتب نمود این رساله

را بر مقدمه و سه ظل و خاتمه مقدمه بدان ارشدک

الله تعالی طریق الحق اختلافات واقعه در باب امامت و

خلافت اکبر و اعظم اختلافات ست درمیان امت فخر کائنات علیه
وعلی اولاده افضل الصلوة واکمل التحیات حتی امت پیغمبر علیه
صلوات الله الاکبر دراین باب بهفتاد و سه فرقه مختلفه شده
اند چنانکه جناب ختمی مآب در ایام حیات شریف خود اخبار
بحدوث این امر عجیب فرموده که ستفترق امتی الی ثلث
وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار یعنی
متفرق خواهند شد امت من بهفتاد و سه فرقه که یکی ناجی
و باقی هالک وجهنمی خواهند بود وچون بنای این بی بضاعت
دراین رساله بقدر امکان بر ایجاز و اختصار ست لهذا
عمده مذاهب و اعظم اختلافات مشهوره مسطوره در کتب
مطوله را که احتیاج ست بذکر آنها در اثبات مدعی بقلم اکم
شیم

شیم تحریر و دلایل هر یک را نیز بقدر مقدور که مقام
اقتضا کند مسطور نماید تا باعث تتمیم اطمینان و تکمیل اعتقاد
مومنان گردد و اگر طالب تفاصیل مطالب باشند
در نسخه منازل الولاة در ضمن چند منزل ایراد نموده پس در
آن ملاحظه نمایند هدانا الله وایاکم للتمسک بالحبل
المتین **ظل اول** در بیان سبب این اختلافات
از روی اجمال بدان ای طالب راه حق که بانی براین
اختلافات متکثره و باعث بر این مذاهب متبدعه مخترعه
مقتدای اهل اضلال و پیشوای فرقه ضلال عمر کافر سراپا شر
علیه لعنة الله الاکبر بوده زیرا که در آن زمانیکه جناب ختمی مآب
علیه رحمة الله الملک الوهاب از دنیای فانی رحلت می

فرمودند فرمودند بزبان معجز بیان خود که بیاورید از برای من دوات
وقلمی تا تحریر نمایم از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید عمر کافر
خطاب علیه اللعنة والعذاب گفت که ای حضار کافی ست
ما را کتاب خدا در استنباط احکام الهی واین مرد هذیان گوید
اعتنائی بشان کلامش نیست اهل مجلس چون این سخن سراپا فتن
را از آن کافر شنیدند باو شوریدند وغوغائی برپا شد که منجر
بنزاع گردید پیغمبر صلوات الله علیه وآله چون چنین مشاهده
فرمودند بطبع نفیس وی ناخوش آمد فرمودند که دور شوید از من پس دور
شدند وآن امر مهم که حضرت در نظر داشتند موقوف گردید
فواعجباه ای اهل بصیرت وانصاف که آن بی بصیرت وبی
انصاف چگونه در دیگر زمان کلام خود را مناقض ادا می نماید اولا

اقرار

اقرار میکند که کتاب خدا ما را کافی ست یعنی حجت است بر عباد وثانیا
اسناد هذیان به پیغمبر خدا که در حقیقت کلام ناطق خدا است میدهد
وحال اینکه اسناد هذیان به پیغمبر خدا عین مخالفت بکلام الهی است
چه جناب قدس الهی در کلام معجز نظام خود میفرماید وما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی پس تمرد از قول پیغمبر تمرد از حکم
خداست وکسی که تمرد وخلاف کند حکم خدا را کافر وفاسق وظالم است
بنص آیات کلام الله ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الکافرون ودر جای دیگر فاولئک هم الفاسقون ودر مقام دیگر
فاولئک هم الظالمون ملخص کلام اینکه اسناد هذیان به پیغمبر خدا
با اقرار بحجیت کلام الله خود عین تناقض گفتن است مؤید این حدیث
اقوال علماء وفضلاء عامه است که اقرار بصحت این نقل نموده اند

ازآن جمله در صحیح مسلم و در صحیح بخاری که از جمله صحاح ستّه و کتب معتبره
معموله ایشان است تصحیح این حدیث نموده اند حتی محمّد شهرستانی
که از اجلّه متعصبین عامّه است این حدیث را در کتاب ملل و نحل خود چنین ذکر
نموده که اول اختلافی که در دین پیغمبر واقع شد مخالفتی بود که عمر کرد
و مانع شد پیغمبر صلعم را از نوشتن آنچه در نظر داشت و اول اختلافی
که واقع شد بعد از خلقت حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام مخالفت
ابلیس بود بقول خالق عالم در امر سجده حضرت آدم مؤلف گوید
که ای روندگان صراط مستقیم و طالبان طریق قویم نیک ملاحظه نمائید
تا معلوم شود که نبود ممانعت آن قدوه ظلم از آوردن دوات و قلم
مگر اینکه خواست حق طلق مولای مؤمنان را غصب نماید چه آن بی
دین میدانست که خواستن دوات و قلم بجهة امر خلافت است

بس

بس بجهة اینکه علی الاتفاق جناب امیر مؤمنان ع در جمیع احکام کامل عیار
بود بنص انا مدینة العلم و علی بابها و حدیث انا و علی من
نور واحد چنانچه بتفصیل خواهد مذکور گردید پس نهی که این
مشعلی است روشن برای دیدهای بینا در شب تار حیرت
بجهة اطلاع بر اغراض فاسده و اهوای کاسده ایشان شاید
که توانند آفتاب فلک امامت را در افق خمول افول دهند
و سراج المنیر حق آن کوکب درّی آسمان خلافت را بباد صرصر ظلم
و عدوان خاموش نمایند یریدون ان یطفئوا نور الله و الله
متم نوره و لو کره المشرکون باری در این مشهد که انوار
تجلی است سخن دارم ولی ناگفته اولیتر گ به بین طریقه تمثیل
و تنظیر صاحب کتاب ملل و نحل را که چگونه جاری فرمود جناب

اقدس الهی حق را بزبان ناحق گوی آن مقتدای اهل ناحق بلی چونکه امر
فرموده بود جناب اقدس الهی جمیع ملائکه را بعد از اتمام خلقت
آدم بسجده آدم ابلیس پر تلبیس استنکاف و استکبار از امر خالق
عالم نمود و فرمود خدا مر او را که چرا سجده نکردی چیزی را که خلقت
بیدی استکبرت ام کنت من العالین ابلیس گفت که
خلقتنی من نار و خلقته من طین و چنان دانست که آدم سزاوار
مسجودیت نیست چه خلقت او از خاکست و خلقت خود از آتش
و آتش از عالیست و خاک از سافل و از این جاست که گفته اند اول
من قاس ابلیس و دیگر ندانست که منبع کمالات و مجمع صفات و
مظهر سمات الهی ست و در ماده او خالق عالم فخر فرموده که فتبارک
الله احسن الخالقین و عمر کافر حشر با وجود اقرار بحجیه کلام

الهی

الهی اسناد داد کلام ناطق الهی را بهذیان بی دلیل و برهان مبین که
چه بسیار فرق ست بین الابلیسین چه ابلیس اول را باز دلیلی پیش خود
تراشیده بود و بقول خود از روی دلیل مترد قول خدا نمود و مطرود
از رحمت ایزدی گردید تا که فرموده باو جناب اقدس الهی فاخرج فانک
رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین و ابلیس ثانی را که در حقیقت
باطن ابلیس بود بهیچ نحوی از انحاء دلیلی و برهانی نبود جز عناد و لجاج و
محبت دنیای دنی بمصدوقه الجنس مع الجنس یمیل و مفاد حب
الشیء یعمی و یصم و حب الدنیا راس کل خطیئة تمرد از
قول پیغمبر که عین قول خدا بود نمود نیک مناسب ست این مقام را که
ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
وا اسفاه آدم ثانی علی عمرانی که در حقیقت آدم اول ست از

جنبه مرحمت بخلق خدا و اطاعت قول رسول خدا سالها در گوشه توقف نمود
و چه زحمتها از دست آن قوم مردود کشیدند مطلقا دم در نکشیدند
چنانچه بعد از این بتفصیل در مقامش خواهد ذکر شد ان شاء الله تعالی با
اینکه باو فرموده‌اند اتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی
العالم الاکبر و در این مقامست که بعضی گفته‌اند تو بتاریکی علی را
دیده زان سبب غیری بر او بگزیده هست بگشیری که آدم بخورد شیر
دیگر هست کادم میخوردش امید که حق طالبان راه حق را بجاده مستقیم
و دین قویم اهل بیت عصمت و طهارت پیغمبر هدایت نماید و دیده
بصیرت ایشان را بنور ولایت ائمه معصومین علیهم السلام منور کرداند بمنه و
جوده فصل دوم در بیان اختلافات واقعه در میان امت
نبی ص در باب امامت و ذکر مذاهب با ذکر شمه از دلائل ایشان

بدانکه اختلاف کرده‌اند در اینکه نصب امام بعد از انقراض زمان پیغمبر
واجبست یا نه و بنابر تقدیر وجوب آیا واجبست عقلا یا سمعا و
بهر تقدیر آیا بر خدا واجبست تعیین امام یا واجبست بر ما اما اهل سنت
گویند که واجبست تعیین امام بر ما سمعا نه عقلا و مراد ایشان اینست
که امامت از فروع دینست نه از اصول دین و عصمت را هم در امام شرط
نمیدانند چنانچه بتفصیل مذکور خواهد گردید و اما امامیه رضوان الله
علیهم رفته‌اند بر اینکه تعیین امام واجبست بر خدای تعالی عقلا و
طایفه خوارج قائلند که اصلا نصب امام وجوب ندارد و ابوبکر الاصم
که از جمله معتزله است باین رفته که وجوب ندارد در صورت ایمنی از فساد
خلق نظر باینکه نصب امام بجهت دفع فسادست و بعد از آنکه فسادی هست
احتیاج بنصب امام نخواهد بود و غوطی از معتزله با اتباع خود میگویند

که واجب با وجود امن از فساد چه در این وقت اظهار شعایر اسلام
ممکن خواهد بود واما در زمن ظهور فتنه وفساد وجوبی نخواهد داشت
دلیل ابوبکر الاصم وغوطی تحریر قول شان فی الجمله مستفاد شد ودر درضمن
بین تحریر مطالب جواب این دو قول معلوم میگردد اما خلاصهٔ دلیل
خوارج از روی اجمال بر آن نهجی که شارح مقاصد نقل نموده اینست که
گویند آراء مردمان متخالفه واهواء ایشان متباینه میباشد پس
اگر بنای نصب امام در میان شود هر طایفه خواهند رو بیکی رفت
واین باعث خواهد شدن قیام حروب وهیجان فتن را وچیزیکه
وجود او باعث فساد میشود واجب بلکه جایز نخواهد بود جواب این
دلیل در تحقیق جواب از مرحلهٔ اول وثانی متحقق خواهد شد واما
احتجاج معتزله در اینکه بر خدا واجب نیست نصب امام گویند اگر واجب

بودی

بودی بر خدا هر آینه بایستی که خالی نباشد زمانی از ازمنه وعصری از
اعصار از امام ظاهر قاهر عالم عادل که جامع باشد مر شرایط
امامت وحامی باشد مر بیضهٔ اسلام را تا تواند که اقامه حدود واجرای
احکام الهی نماید لازم مقدم که خالی نبودن زمانی از ازمنه باشد
از وجود امام مذکور باطل پس ملزوم که وجوب نصب امامت بر خدا
مثل لازم در بطلان پس بر خدا واجب نخواهد بود تعیین امام واما
قول عامه مرکبست از دو جزو اول عدم وجوب تعیین امام است
بر خدا واین معلوم گردید از دلیل خوارج فی الجمله وثانی عدم وجوب
عقلی واین حقیقه مبتنی است بر آن نزاع مشهور که آیا حسن وقبح
اشیاء عقلیست یا شرعی وبعبارت دیگر یعنی آیا عقل را حکمی هست
یا معزولست وچون مسئله طویل الذیل است ودر کتب مطوله

مبرهن ست لهذا این بی بضاعت ذکر دلایل از طرف عامه را بطور وا
گذارد. اما در طی تحقیق جواب خوارج و غیرهم تحقیق مطلب ایشان خواهد
بقدر ضرورت نمود لکن از اینکه دلایل مذاهب حضرات بسیار
ضعیف و سخیف بنظر رسیده اهتمام تمام بنهج تفصیل و بطریق
قال و قیل بجواب ملائی ست نخواهد نمود زیرا که موجب تطویل بلا
طائل ست و ان شاء الله تعالی جواب کلمات ایشان را چنانچه
مقام اقتضا می نماید گفته خواهد آمد خصوصاً از عامه چه در خصومت با
خاصه نهایت ایستادگی و پا افشردگی را دارند لهذا عمده نزاع
ما با عامه خواهد بود که در حقیقه نزاع با جمیع فرق ست بعلة اینکه آن
نهجی که ما امامیه را اعتقاد احدی از فرق اسلام را اعتقاد نیست
پس ما را با سائر فرق مشهوره مذکوره در چند مرحله نزاع خواهد

بود

و بوده با امام معصوم در عالم

بود مرحلهٔ اولی در اینکه نصب امام واجب ست و در وجود عالم چنانکه
وجود نبی ضرور و درکار ست و این نزاع با خوارج ست که بوجوب نصب
امام اصلاً قایل نیستند مرحلهٔ دوم در اینکه عقل حکم میکند که
بر خدا واجب ست نصب امام کند و این دعوا با طایفه سنیه و معتزله
و زیدیه ست زیرا که میگویند بر خدا اصلاً واجب نیست که نصب امام
کند بلکه بر مردم واجب ست که تعیین خلیفه کنند و نصب خلیفه در
دست خلق ست هر کرا خواهند امام کنند و بعضی از ایشان گویند
که عقل حکم نمیکند که نصب امام بر مردم واجب ست بلکه نقل را برین
مطلب دلالت ست مرحلهٔ سیم اینکه امامت از اصول دین ست نه
از فروع چنانکه اهل سنة قایل بآن شده اند مرحلهٔ چهارم در اینکه
امام باید معصوم باشد باتفاق حضرات شیعه رضوان الله علیهم

وفرقه عامه انکار این معنی نموده عصمت را اصلا شرط نمی دانند نه در انبیاء
ونه در اولیاء و همچنین امام باید افضل از جمیع رعایای خود باشد مرحلهٔ سیم
در اینکه امام باید منصوص از جانب خدا و رسول خدا باشد یعنی
خدا و رسول باید تصریح بامامت کنند و مادامی که تصریح از جانب خدا
و رسول او نشود امر امامت بی صورت خواهد بود و اهل سنت این مطلب
را انکار دارند اما بعضی از ایشان گویند که اگر احیانا خدا و رسول او
تصریح بامامت و ریاست شخصی کنند قبول و انقیاد واجب است مرحلهٔ
ششم در باب اینکه بعد از رحلت سید الانام علیه الصلوة والسلام اتفاق
است قاطبه شیعه اثنا عشریه شکر الله مساعیهم را که خلیفه و جانشین
بلا فصل پیغمبر ابن عم او علی بن ابی طالب روحنا و روح العالمین فداه
باید باشد و بعد از آن مولی بلا فاصله حضرت امام حسن و بعد از او

حضرت امام حسین و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او محمد بن
علی الباقر و بعد از او جعفر بن محمد الصادق و بعد از او موسی بن جعفر الکاظم
و بعد از او علی موسی الرضا و بعد از او محمد بن علی التقی و بعد از او علی بن محمد
النقی و بعد از او حسن بن علی العسکری و بعد از او حجة الحسن المهدی صاحب
الزمان علیهم صلوات الله الملک الرحمن و عامه معتقدند که بعد از پیغمبر
جانشین او ابی بکر ابی قحافه میباشد و بعد از او عمر خطاب و بعد از او عثمان
و بعد از او امیر المومنین علی بن ابی طالب و جماعت راوندیه قائلند
که بعد از پیغمبر عباس خلیفه و جانشین بلا فصل پیغمبر میباشد لکن الحمد لله
والمنة در این زمان میمنت توامان سراسر امن و امان رافع لوای
دین و دولت ناصب رایات فتح و نصرت زیبنده افسر شاهنشاهی
خورشید سپهر سلطنت و پادشاهی شمع انجمن عدل و انصاف

برق خرمن جور و اعتساف جرأت بخش عرض احوال فقرا و مساکین
ممهد اساس عزت و تمکین پادشاه جمجاه سکندر سپاه دارای فریدون
فر شهنشاه عدالت گستر رواج دهنده مذهب حق اثنا عشر
علیهم صلوات الله الملک الاکبر غلام باخلاص امیر المؤمنین حیدر
کیوان رفعت بهرام صولت خورشید منزلت ناهید غیرت عطارد
فطنت قمر طلعت وارث ملک سلیمان مالک تخت و صاحب
دیهیم رشک فرمان دمان هفت اقلیم السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار
ادام الله تعالی ایام دولته و شوکته اثری از آثار آن طایفه برقرار
نیست بلکه بالکلیه منقرض شده اند و همین انقراض ایشان
را اشد دلیل کلیست بر بطلان این مذهب چه اگر حق بودی نور حق

بالکلیه

بالکلیه منطفی نشدی پس محقق شد که عمده اختلافات در شش مرحله است
و این بی بضاعت بعون الله تعالی جواب جمیع مراحل را در ضمن چهار مقصد با
بر جا خواهد نمود بر سبیل اجمال چنانچه مبنای رساله است چه این رساله
را طاقت تفصیل نیست **مقصد اول** در جواب مرحله اول اینکه
آنچه عامه گفته اند چند وجه است **وجه اول** که عمده است در اثبات مطلب
در نزد عامه اجماع صحابه است حتی اینکه میگویند که گردانیده اند صحابه
نصب امام را از اهم واجبات تا مرتبه که اعراض کردند بعد از رحلت
مقدس نبوی ص از دفن کردن حضرت و رفت ابوبکر بر منبر و خطبه خواند
و بعد از خطبه گفت اَیُّهَا النّاسُ مَنْ کانَ یَعْبُدُ مُحَمَّداً فَاِنَّ مُحَمَّداً
قَدْ ماتَ وَمَنْ کانَ یَعْبُدُ رَبَّ مُحَمَّدٍ فَاِنَّهُ حَیٌّ لا یَمُوتُ لابُدَّ
لِهذَا الْاَمْرِ مِمَّنْ یَقُومُ بِهِ فَانْظُرُوا وَهاتُوا آرائَکُمْ رَحِمَکُمُ اللّه

فبادروا من كل جانب وقالوا صدقت لكنا ننظر في هذا الامر
یعنی ای مردمان هرکه بندگی می کرد خدای پیغمبر را پس خدای او زنده است
ونخواهد مرد وناچار است بجهة حفظ شرایع نبوی از کسیکه قایم شود بدین
امر پس ببینید وفکر کنید وجمع آوری نمائید آرا خود تا انرا اخذ ارحمت
کنند شمارا پس بیکدفعه صدا از هر طرف بلند شد که تو راست گفتی ولکن
ما خواهیم همه فکر نمود واحدی نگفتند که مارا احتیاج بامام نیست
واجماع صحابه حجتست بدلیل حدیث لا تجتمع امتي على خطاء
وجه دویم ایشان آنستکه شارع ع امر فرمودند باقامه حدود
وسد ثغور وتجهیز جیوش وعساکر از برای جهاد وامر فرمودند بسیاری
از امور متعلقه بحفظ نظام کلیه وجزئیه وبحمایت وحراست بیضه اسلام
وازآن جمله اموری که تا میم تمکر بامام عالم وچیزی که واجب مطلق تمام
نشود

نیشود مگر باو وحال اینکه مقدور وممکن باشد البته واجب خواهد بود پس تعین
امام واجب خواهد بود وجه سیم آنستکه در نصب امام استجلاب منافع
غیر معدوده واستدفاع مضار غیر محصوره است وهر چیزی که باعث
جلب منافع غیر معدوده وبانی بر دفع مضار غیر محصوره باشد باید واجب
باشد اما دلیل بر صغری واضح وروشن تر است از بیان بلکه از
جمله ضروریات ومشاهدات است وبدیهیه عقل حکم بآن می نماید وازاین جاست
کلام مشهور ان ما نزع السلطان اكثر مما نزع القرآن وما يلتئم
بالسنان لا ينتظم بالبرهان واما دلیل بر کبری اجماع است
چنانچه بیان شد لکن از طرق خاصه در این مقام دلایل بسیار است وذکرش
در این رساله مقام ندارد چه مفصلا در نسخه منازل الولاة مذکور شده است
مؤلف گوید توضیح این مقال وتفصیل این اجمال بدلایل عقلیه وقطعیه

بحیثیتکه چنگ جنگ و دقت از خوارج و عامه در او در نیاویزد بنا
بر مقتضای حال آنستکه بدانند انسان مدنی بالطبع ست یعنی
محتاجست در تعیش خود بتمدن و اجتماع با بنی نوع خود و لازم وجود بلکه
لازم بقاء این فرقه محققه از مخلوقات خدا افتاده که معاونت و نصرت
و کمک بهمدیگر در تحصیل غذا و لباس و مسکن و غیرها نمایند و مطالب را
بهمدیگر القاء تمام کنند و نظر باینکه هر فردی از افراد بنی نوع انسانی
من حیث الفطرة و من جهة الحکمة مشوب و آمیخته بشهوت و غضب است و ملازم
شهوت جلب منافع و جذب مشتهیات نفسانی و مقتضای غضب دفع
مضار و رفع منافرات طبعانیت چه حکمة را چنین اقتضا که چنان شود
تا در تحصیل ماکول و ترتیب ملبوس کوشش و در دفع عقارب و حیات و
سایر اذیت کنندگان بدن اهتمام نماید شاید که موجب بقاء و

دوام

دوام بدن الی اجل مسمی گردد تا اصل غرض ایجاد انسانی بحصول آورد
چه او باعث ست صلاح معاش و معاد را و نیز واضح ست که چنین اجتماع
با چنان وسوسه شیطان تمام و دشمن مالاکلام نمیشود بدون رئیس مسلم و
سلطان قاهر عالم عادل مفخم که تواند دفع کند مفاسد و حفظ نماید مصالح
را بجهة اینکه استجلاب مشتهیات و استدفاع مضار و منافرات
نسبت بهر فرد هر فرد لازم دارد وقوع جور و ظلم و تنازع و کش واکش
را پس اگر قانون و عدل و دادی که مانع جور جائر و ظلم ظالم و دافع
نزاع و تشاجر بحیثیتکه جمیع را اتفاق بر آن باشد نباشد هر آینه باعث
فساد و سفک دماء خواهد بود بالبدیهة و این خلاف حکمة و منافی لطف
ست چه با دله قاطعه و براهین ساطعه واضح و مبرهن و ظاهر و روشن
ست که ایجاد بنی نوع انسانی از روی لطف و فیض رحمانی ست و از این جا

ست که گفته آمد ـ من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم ؛ و دو حیثیت
الهیه چنان تعلق گرفته بمقتضای حدیث کنت کنزاً مخفیاً فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف که نوع انسانی بمدارج سعادات
و معارج کمالات صعود و عروج نماید و فیض بحت و جود مطلق چنان
مقتضی که این طایفه بر صلاح معاش تا معاد را بصلاح آرند چه شاهد
مدعا حدیث الدنیا مزرعة الآخرة خواهد بود فلهذا شک و شبهه نیست مشهور م
که چنین مرحمتی و چنان مشیتی را لازم بمضمون ان الله لطیف بعباده
و بمصدوقه ایحسب الانسان ان یترک سدی آنکه بجهة این فرقه
بندگان هادی و مرشدی و قایدی که در علم و عمل کامل و در اخلاق حسنه
مهذب و ممتاز باشد تعیین فرماید که تا ایشان را براه صلاح معاد و سداد
استعداد دلالة فرماید و از بیراه ضلالة و شقاوت آگاه نماید و چون

هر

هر وقتی را مقتضائی و هر عصر را مصلحتی بنظر بعلم خالق عالم بمصالح عباد
پس در هر عصری از اعصار و در هر زمانی از ازمنه مبلغی و منهی که
مؤید باشد از جانب الهی و علم بجمیع طرق صلاح و فساد داشته باشد
ضرور و درکار است زیرا که اگر در هر عصری چنین کسی که بتکمیل نفوس تواند
کرد نباشد شکی نیست که این امور مذکوره نمی تواند شد از برای اهل آن عصر
حاصل شود چه عقول ناقصه را آن مرتبه کمال و تنبه حاصل نیست که بی
هادی و دلیل که کامل در علم و عمل باشد انتظام امر معاش و معاد خود توانند
داد و در کمال ظهور و وضوح است که آنچه دلالت دارد بر وجوب نصب نبی
در نظم عالم نسبت بهر عصری بعینه دلالت دارد بوجوب نصب امام و ولی
در صورت عدم وجود نبی بعلة آنکه مرتبه امام قرین رتبه نبی است
لکن نبی مؤسس اساس تکالیف شرعیه و بانی بنیان قواعد لطیفه است

وشرایع واحکام واوامر ونواهی را ازجانب اقدس الهی می آورد ابتداءً
واصالةً وتبلیغ بخلق می نماید بخلاف امام که نائب وخلیفه پیغمبر و
حافظ شریعت اوست بلاتفاوت پس معلوم شد که هر طور تصرف که
نبی را سزا است ولی را رواست وازاینجهه است که اتفاق عامه و خاصه
ست در تعریف امامت که امامت ریاستی ست عامه در امور دین ودنیا
از برای شخصی از اشخاص انسانی بعینه همین مفهوم حاصل ست نبی
را لکن با انضمام ادعاء نبوت که مقرون بمعجزه باهره ظاهره مقرونه بتحدی
ست اصالةً واستبداداً واما در امام آن ریاست عامه ثابت ست نیابةً
وخلافةً پس بعد از حصول این مطالب ثابت ومبرهن ومحقق شد که
کلمات خوارج واهیه وسخیفه وضعیفه بلکه خلاف بدیهه عقل ونقل است
و از جمله مؤیدات این تحقیق قول حضرت امام جعفر صادق ست ع

درباب اثبات نبوت چه در اصول کافی مذکور ست که زندیقی بخدمت آن
قبلهٔ عالم رسید وعرض کرد که از کجا شما اثبات پیغمبران می کنید ومیگوئید
که ضرورست خدا پیغمبرانرا مبعوث کند آنحضرت فرمودند که چون ما ثابت کردیم
ببراهین عقلیه ونقلیه وشواهد قطعیه که از برای ما خالقیست حکیم وصانعی
ست علیم که متعالی ست از مشاهده ومکالمه با جمیع مخلوقات و
مخلوقات خدا نمی توانند که باو برسند بنحویکه با او ملامسه یا با او گفت و
شنود نمایند وچونکه آن خالق حکیم ولطیف ست البته مخلوقات وبندگان
خود را ضایع وا نمیگذارد پس باید پیغمبرانرا بایشان مبعوث کند تا خالق
ایشان را بایشان بشناساند واوامر ونواهی او را بایشان تبلیغ نماید
وایشان را دلالت کند بر چیزی که باعث مصلحت وخیریت ایشان باشد
وهدایت کند ایشان را بآنچه بقای ایشان وصلاح دنیا وآخرت ایشان

در آنست و این پیغمبران و رسولان برگزیدگان اند و جناب اقدس الهی ایشانرا جمیع حکمتها آموخته ست و ایشانرا الحکمت برگزیدگان خود برانگیخته ست و هرچند با سائر مردم در خلقت و صورت بشریت شرکت دارند اما از جانب خدا مؤیدند بنفوس قدسیه و مخصوصند بمعجزات باهره و کرامات قاهره که غیر با ایشان شرکت ندارند و هرگاه ثابت شود که وجود پیغمبر واجب و ضرورست باید در هر عصری و زمانی پیغمبری باشد یا نایب او تا زمین خدا خالی از حجت نباشد لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَلِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ پس معلوم شد که دلیل اثبات نبوت بعینه دلیل اثبات امامت است و از این تحقیق محقق گردید برای کسیکه بهرهٔ از فهم و انصاف داشته باشد و خود را از اغراض باطله و لجاج و عناد مخلی ساخته باشد

جواب کافی و شافی از مرحلهٔ ثانیه که با عامه و معتزله و زیدیه داشتیم در باب اینکه ما گفتیم که واجب است عقلاً بر خدا که نصب امامی کند و ایشان منحصر میدانستند بر اینکه تعیین امام سمعاً واجب است نه عقلاً چه مبرهن گردید بدلیل عقل و نقل که مرتبهٔ امامت تالی مرتبهٔ نبوتست و چنانچه فرستادن نبی بر خدا واجب است همچنین تعیین امام هم بر خدا واجب است

مقصد دویم

از متممات تحقیق جواب مرحلهٔ اولی که حقیقةً جواب است از مرحلهٔ ثانیه با ذکر جواب بعضی شبهات که در این مقام وارد آورده اند اینستکه فی الجمله از مقصد اول معلوم گردید که بعثت انبیا و رسولان محض لطف و عین جود است و مشخص گردید که هیچ عصری باید خالی از حجت نباشد والا خلاف حکمت و منافی لطف لازم آید تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و محرر گردید که امامت مطلقه تالی مرتبهٔ نبوت مطلقه است چنانچه امامت

خاصه لازم نبوت خاصه ست و فرق در تأبید و تأسیس ست بنهجی که مبرهن گردید
و این مطلب نیز از جملهٔ واضحاتست که در همه اعصار نمیشود که منحصر بوجود
پیغمبر باشد و احتیاج بخلیفه و جانشین نباشد چنانکه بعضی از ناس
این توهم را نموده و درصدد رد دلیل اثبات امامت برآمده و گفته
اند که غایت افادهٔ دلیل شما در اثبات مدعا آنست که در هر عصر و زمانی
حجتی از حجتهای خدا حاضر و در کار ست بمضمون صداقت مشحون آیهٔ لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل لکن بحیثیت طبیعت آیهٔ مرضیه آنرا تعلق گرفته که در
عصری مثلا پیغمبری مبعوث می نماید و بعد از او وصی و خلیفه مقرر می دارد
تا زمان پیغمبر دیگر و چرا پیغمبری بعد زمان پیغمبری بلا فاصله مبعوث نمی نموده بحیثیکه
دیگر احتیاج اصلا بامام و خلیفه نباشد و جواب از این شبهه آنچه گفته شده
است اینست که از دو حال بیرون نیست پیغمبر لاحق یا مبعوث شده در

حالکه

حالتیکه بر دین پیغمبر سابق ست یا خود بحیاله صاحب دین و کتابست اگر
متدین بدین پیغمبر سابق باشد پس حافظ شریعت و مبقی طریقت او خواهد بود
و این فی الحقیقه همان معنی خلافت ست چه ما از خلیفه اراده نمی کنیم مگر همین مفهوم
را لکن بعضی از خلفا می توانند بود که خود نبی باشند و بعضی امام باشند
و لکن گفته اند که رتبهٔ امامت در این صورت بالاتر ست از نبوت و
حقیر این معنی را در نسخهٔ منازل الولاة بیان نموده این رساله را طاقت
تطویل و اگر پیغمبر لاحق بر دین پیغمبر سابق نباشد بلکه دین او مخالف دین
اول و شریعتش ناسخ شریعت پیغمبر سابق باشد در کل ازمنهٔ متتالیه لازم میاید
خلاف حکمت و منافی لطف چه مقتضای حکمت در انزال کتب و ارسال
رسل اهتدای خلق و انتضاد امر معاش و انتظام معاد ایشانست
چنانکه مفصلا گفته آمد پس هنوز دینی برقرار نشده پیغمبر آن دین از دنیا

بجانب عقبی شتابد پیغمبر دیگر که صاحب دین و شریعت علیحده باشد بر انگیخته شود هرج
مرج و فساد کلی خواهد لازم آمد چه از زمان پیغمبری تا زمان پیغمبر دیگر با اینکه
سالها میگذشت و خلق در دینی قراری می گرفتند و خود در ایام حیات
بامت خود خبر میداد که فلان پیغمبر خواهد آمد زنهار اطاعت کنید و اوصیای او
هم خبر میدادند بانقیاد و اطاعت او و مع هذا امت او بعد از بعثت آن پیغمبر
لاحق اطاعت و انقیاد نمی نمودند تا سفک دماء و باعث بر قتل و نهب اولاد
و اولاد و اموال میشد چنانکه شنیده از بعثت هر پیغمبری از انبیاء اولو العزم
که چه زحمتها کشیدند و چه صدمها از قوم خود دیدند تا ترویج دین خود
توانستند کرد پس چه نحو خواهد بود بنابر این فرض که دائما بنا بر تجدید و انحراف
از شریعتی بشریعتی باشد و الغرض اینجا که ارتقاء عباد بقدر مقدور بدرجه
کمال است چنانچه سمت ذکر یافت متحقق نمیگردید و واحدی در شریعتی

کامل

کامل نمیشد و این منافی لطف است چنانکه خلاف حکمت است **مؤلف گوید** که تا
این جواب را اگرچه بطوری که مسطور شد صورتی است ولکن بنظر دقت
حاسم و قاطع مراء و جدال نخواهد بود چه خصم را رسد که بگوید حصول اختلاف
در صورت استقرار ادیان بیشتر است از وقوع آن اختلاف در صورت
عدم استمرار چه بعد از استقرار میتواند بود که اشخاص هر دینی نظر باستمرار
ادیان و امتداد زمان چون در طریقه خود شان متمکن نماینده و مداومت کننده
بوده اند بحیثیتی که ملکه نفسانیه راسخه در قلوب بحصول پیوسته عبث عبث با بابای
دست از طریقه خود شان نکشند فلهذا باعث نزاع و مقاتله بسیوف گردد چنانچه
در قصص انبیاء و مرسلین معلوم شده بخلاف صورت ثانی که چنان نخواهد بود
نظر بعدم وثوق و اعتقاد پس اولی در جواب شبهه آنچه بنظر قاصر میاید
اینست که میگوئیم مثل بندگان و خالق عالم چون مثل مرضاء و طبیب ماهر

حاذقست همچنانکه مریض را بواسطهٔ انقلابات احوال و مراتب اوقات شیوع
مزاجش در هر زمانی و بهر مرتبه دوائی و غذائی و معالجه درکارست و
طبیب نیز نظر بعلم او بمصالح مزاج مریض در هر درجه از ناخوشی قسمی از دوا
و علاج باید بکار برد مثلا اگر در هر وقتی تجویز فرفیون یا فلوس یا سنا
معاجین که طبع مریض را از او نفرتست نماید چون بنای مریض و غیره بر
این که آنچه مینماید بصلاح مزاج و از روی لطف و دفع ناخوشی ست
لهذا با وجود اکراه طبیعت قبول می نماید و در معالجه خوشحال میشود
و بحجتی بر طبیب نمیتواند نمود چه اگر در مقام تشاجر برآید عقلا اعتبار بحرف
او نخواهند کرد بلکه اصلا گوش بسخن وی نمی دهند از جهت آنکه نظر بمهارت
طبیب صلاح و سداد حال مریض ست که چنین دوائی و غذائی
تجویز کرده ست بتخصیص که اگر طبیب عالم عادل مهربان باشد و اگر در

[illegible]

بیمار

بیمار دارا هم هر روز کسی را اصلاح بداند و خود تعیین نماید در حیز قبول خواهد افتاد
احدی بر آبا او بحجتی و حرفی نخواهد بود پس مدبری که از روی لطف و مرحمت
و بخشش خالق کل اشیاء و حکیم علی الاطلاق ست با وجود احاطه
علمی بکل ذرات و موجودات کما قال الله تعالی لا یعزب عنه مثقال
ذرة فی الارض ولا فی السماء والا انه بکل شیء محیط و انه
احاط بکل شیء علما والله بکل شیء علیم و فی الحدیث یا من هو
عالم بکل الاشیاء قبل ایجاد العلم والقدرة چگونه تواند بود با
آن لطف و مرحمت کبریائی به بندگان ضعفاء العقول خود آنچه به
مناسب احوال معاد و معاش ایشان ست عطا نفرماید و آنچه به
بعمل آورد از جهت احاطهٔ علم او اصلح احوال عباد را مصالح عباد نباشد
و کدام یکی از بندگان ضعیف مریض جاهل که سراپا نادانست چه

اورا با اعضا و امعاء و رباطات و شرائین و اعصاب و قوای ظاهره و باطنه
خود علم نیست و احکام ایشان را نمی داند چنانچه گفته اند ترا از بهر دانش چون
نزادند از آنست ظرف دانش بیک داد تا ندر رسد که بحث تواند نمود بطبیب حکیم
علی الاطلاق عالم عادل لطیف پس صلاح حال عباد را چنان دانسته
که پیغمبران را متتالیه مبعوث نکند تا در هر دینی آحاد ناس در آن دین ترقی
نموده بدرجه کمال توانند رسید اگرچه قلیلی باشد چنانچه در کلام مجید
میفرماید وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ و منظور از بعثت هر نبی در
هر عصری نظر باقتضای حال عباد در هر عصری شریعتی را تکمیل نفوس
ایشان است و بعینه همین منظور است در خلیفه و حافظ انشریعت تا
بوقتی که مصلحت اقتضای انقطاع کند و این تکمیل و ابقاء چون اصل خلقت
و حدوث محض لطف و بخشش خواهد بود و لطف بر خدا واجب است و اگر خلاف

لطف

لطف کند قبیح و قبح بر خدا روا نیست و لطف عبارتست از امری که مبعد از معصیت
و مقرب بطاعت باشد پس معلوم شد که چنانکه تعیین مبلغ و مؤسس با
خالق است تعیین حافظ و مبقی نیز باید با خالق باشد و حاکم بر این عقل
و نقل است چنانچه معلوم گردید وَاللهُ هُوَ الهَادِی وَالدَّلِیل اما شبهه
دیگر در این مقام آنست که هرگاه صلاح و نظام عالم در آن بود که همیشه
حجتی از خدا باشد چه لطف را مقتضی آنست چنانکه مذکور شد که وجود
آن لطف محض و فیض مطلق است این معنی در وقتیست که آن حجت ظاهر و هویدا
باشد که راتق و فاتق در امور و احکام شرعیه تواند بود و مردم در امور دنیا
و دین خود رجوع بآن توانند نمود اما هرگاه ظاهر نباشد و مردم متمکن از
ادراک خدمت او نباشند چنانکه در امثال این زمان است مجرد
وجود او چه فائده خواهد داشت و چگونه صلاح نظام و لطف نسبت

به بنی آدم بعمل خواهد آمد جواب از این شبهه میگوییم اما در صورت حضور امام فایده
غیر متناهیه است لکن عمده ثمرات وجود شریفش تکمیل نفوس خلایق و ردع
ظلم ظالم از مظلوم و تحصیل غرض ایجاد که اصل معرفت است و احقاق حقوق
و غیر ذلک و اما در صورتیکه غایب باشد چند فایده بخواطر میرسد از
آنچه بنظر رسیده الّا فواید غیاب در عدم تناهی اوّل آنکه در خبر قدسی اثر وارد است چون فواید حضور است
که خدا تعالی میفرماید که من گنجی بودم پنهان پس دوست داشتم که مرا بشناسند
پس انسان را خلق کردم تا من شناخته شوم پس غرض از اصل ایجاد
معرفت خواهد بود چنانچه در کلام مجید فرموده که ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون و جمیع اهل تفسیر را اجماع است که ای لیعرفون پس باید در
میان بنی نوع انسان لا اقل موحدی باشد که جمیع مطالب الهیه را ادراک
نموده و کما هو حقه طریق معرفت از برای او بحصول پیوسته هموار و شرایره

متوجه آن جمال و محو در آن کمال صرف باشد تا مضمون حدیث و قرآن
بعمل آید و این طریق معرفت کما هو حقه ابداً حاصل نشود مگر از برای کسی که
نبی یا امام باشد پس باید که ابداً زمین خدا خالی از حجت نباشد تا این
معنی حاصل شود خواه غایب و خواه حاضر باشد دوم آنکه اصل هستی
آن ذات مقدسه میمونه مسعوده محض لطف و صرف فیض است از برای
مردم چه وجود شریف آن حجت بر روی زمین باعث نزول برکات و
خیرات و مقتضی دفع بلیات و آفات است و سبب بی تسلطی شیاطین جن
و انس بر بلاد و موجب عدم استیلای غولان مردم فریب بر عباد است
چنانکه در اخبار اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم وارد است که
اگر روی زمین از حجت الهی خالی باشد هر آینه زمین با اهل
آن فرو می رفتند توضیح این مقال بر نهج مقتضای حال آنستکه

لازم خلقت انسانی افتاده ترکیب از کوهر عقل و جوهر طبع و طبع قوتیست
در آدمی که با و بعضی چیزها را موافق و ملائم خود میشمرد و بعضی را منافر
و ناملائم میداند خواه آن چیز ملائم یا ناملائم باشد در واقع خواه سود مند
باشد یا زیان رساند او را یا نه پس آنچه را ملائم شمرد سعی کند در نزدیک
کردن بخود و خواستن آنرا شهوت گویند و آنچه را منافی داند سعی کند
در دور کردن آن از خود و نخواستن آنرا غضب خوانند پس اگر ارتکاب
از امر خلاف مقتضای عقل و شرع باشد از راه وسوسه شیطان
بوهم و خیال مدد جوید یا بمکر و حیله و تکبر و عدوان متوسل شود تا بر عقل و
شرع غالب شود و صاحبش را از فرمان ایشان بیرون آورد و شیطان
اگرچه بر انسان باستقلال حکم نمیتواند کرد تا ما او را هم یکی از حکام خمسه
مسلطه بر انسان شمریم لکن با غوا و فریب ملائم را در نظر هوا و هوس

ناملائم و ناملائم را ملائم می نماید و هوا حکم میکند پس بنا برین شیطان را بر انسان
تسلطی ست و او نیز بمصدوقه قول جناب اقدس الهی إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ
تسلطی عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی ست قاهر و آشکار هر چند بر جماعتی بیشتر عنایت
الهی از ایشان دورتر و هر چند عقل غالب و مسلط و طبع و هوا مغلوب
عنایت الهی زیادتر باشد و شکی نیست که محبت الهی نقطه مقابل و ضد
مقاوم او و آثار هر یک نقیض آثار دیگری و ازدیاد آثار هر یک باعث
نقصان آثار دیگریست چنانکه آثار رئیس شیاطین بجمیع عالم بقدر کوشش او
میرسد همچنین آثار رئیس موحدین که محبت با بهره الهیه ست بکل عالم میرسد
و چنانکه شیاطین در روی زمین چون ظلماتند بعضها فوق بعض همچنین
حجج الهیه نیز انوارند در زمین بعضها فوق بعض پس لهذا مقتضای
لطف که مبرهن گردید باید در مقابل این ظلمت محض در کل ازمنه

واعصار نور حجتی باشد خواه مخفی وخواه ظاهر تا باعث دفع شرور بقدر مقدور
وبانی نزول برکات وعنایات الهیه نسبت بعباد تواند گردید والا غلبه
جهل مقتضی انقطاع خیرات میگردد سیوم از فوائد وجود امام آنست که
میگوئیم غیبت او می تواند بود از اکثر مردم باشد اما چه میشود که جمعی بخدمت
او در زمان غیبت برسند وغوامض امور را از او اخذ نمایند واگر احیانا
مسائل خطی یا سهوی یا نسیانی افتد تنبیه بحق فرماید ورد از طریق اعتساف
بنهج انصاف نماید چنانکه در زمان غیبت صغری بوده بلکه در بدایت غیبت
کبری بلکه در اوساط چنانچه بعضی از مرتاضین ادعا نموده اند لیکن عدم
ظهور آنحضرت بجهة عدم قابلیت واستعداد ماست چه سالها وقرنها
افلاک را حرکت وتلاش در کار تا چنان گوهری از نجار تقدیر بیازار
شهود تواند آورد ونعم ما قیل هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست پس بنابراین هرگاه حجتی از خدا ظاهر
شود ودر علم الهی نیز ظاهر باشد که بعد از او حجتی دیگر بهم نخواهد رسید وماده
دیگر این امر معظم را قابل وحامل نخواهد بود وحال اینکه آن عصر باعتبار نقصان مردم
وجهل که دارند قابلیت ظهور آن حجت را مدت طویله نداشته باشند باعتبار
اینکه کاهست در صدد قتل وجدال او برآیند خلاف لطف خواهد بود
چه لطف را بنابراین اقتضا نزد که ظاهر نمودن چنین حجت نه از جهة
بخل لعله اینکه بخل در مبدأ در مبدأ فیاض که خیر محض است نیست وامام را
هم حاله منتظره نیست جز بی استعدادی وبی قابلیتی خلق چنانچه خواجه نصیر طوسی
رحمة الله علیه که از جمله فحول علماء متکلمین متشرعین است در تجرید العقاید
خود در این مقام میفرماید که الامام لطف فیجب نصبه علی الله
تعالی تحصیلاً للغرض والمفاسد معلومة الانتفاء وانحصار

اللطف فيه معلوم للعقلاء ووجوده لطف وتصرفه لطف آخر و
عدمه منا چون شرح كلام مجملاً معلوم شده است لهذا بترجمهٔ كلام اكتفا ميشود
ميفرمايد كه امام لطفيست از جانب خالق عالم بر بندگان پس واجبست نصب امام
بر خداى تعالى از جهة تحصيل غرض ايجاد ومفاسد نيز معلوم نيست انتفاء آوجه
در نصب امام مفسده نخواهد بود جز مصلحت عباد وانحصار لطف در نصب امام
بجهة عقلا معلومست چنانچه مفصلاً محرر گرديد ووجود امام لطفست
وتصرف او لطف ديگر ست وعدم ظهور امام از ماست جهة اين مطلب را
هم نيز مشخص نموديم مؤلف گويد كه از جملهٔ فوايد وجود امام كه محكم تر بنظر
قاصر ميايد انست كه بگوييم مثل خليفه وامام در زمين چون مثل آفتابست
با ساير سفليات چنانچه آفتاب مربيست آنچه را كه در تحت اوست وقعست
از اجسام خواه در زير ابر پنهان باشد وخواه آشكار وتفاوت در

تربيت

تربيت چندان نكند خفاء وظهور آفتاب واجسام سفليه آنچه منفعت كه بايد
از شمس استفاده بكنند ميكنند اگرچه پنهان در زير ابر باشد واين ظاهر
وهويداست بجهة عموم ناس همچنين خليفة الله در زمين نسبت باحاد ناس
حكم آفتاب نسبت باجسام دارد وبايد تربيت نمايد تا مهما امكن خلق را بدرجهٔ
كمال رساند واز جانب جناب اقدس الهى افاضهٔ فيض نمايد وخلق از او
مستفيض ومحظوظ گردند خواه ظاهر باشد وخواه غايب چنانچه منقولست
از مولاى متقيان على عليه السلام انه قال لا يخلو الارض عن
قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً لئلا يبطل
حجج الله وبيناته وتصرفه الظاهر لطف آخر يعنى خالى نميتواند شد
زمين از حجتى از جانب خداوند عالم خواه ظاهر باشد وخواه از خوف
پنهان باشد تا باطل نشود حجتهاى خدا وتصرف آن حجت در حالت

ظهور لطفی ست و در خفا لطف دیگر و تصرف کردن ظاهری بجهة سوء معامله
خلق منافی با لطف نخواهد بود از جمله لطائف این مبحث اینست که دلیل
روشن و برهان قاطع واضح مبرهنست بر اثبات وجود حضرت صاحب
العصر صلوات الله وسلامه علیه اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه واهلک اعدائه

مقصد سیم در بیان اینکه امامت از اصول دین است نه از
فروع و اینکه امام باید معصوم باشد و تنصیص باید از جانب خدا و رسول
شود بامامت شخصی و باید افضل از همه رعایا باشد و در این مقصد تحقیق
کرده جواب مرحله سیم و چهارم و پنجم مفصلا **بدانکه** حضرات امامیه معتقدند
با بعضی از عامه که امامت از اصول دین است و اغلب ایشان فروع
دین دانند و حق اولست چه این معنی فی الحقیقه در کمال ظهور است زیرا
که معلوم شد بادله قاطعه و براهین ساطعه که بقای دین نبی موقوفست

بر

بر وجود امام ع و اگر بعد از پیغمبر ص خلیفه نباشد دین او مستقر نمیشود و شکی
نیست که چنین امر عمده از اصول دین خواهد بود و دلیل بر این مدعا حدیث
مشهوریست که خاصه و عامه بطرق عدیده از حضرت رسول ص روایت
کرده اند بلکه در کتب فریقین بلا اختلاف بصحت پیوسته که آنحضرت
فرمود که مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً
یعنی کسی بمیرد و حال اینکه نشناخته باشد امام زمان خود را مرده خواهد بود
مردن جاهلیة را **وجه** دلالت حدیث بر ما نحن فیه اینستکه حضرت ص تشبیه
فرموده مردن کسی را که عارف بامام زمان خود نباشد بمردن جاهلیه که
عبارت از مردن برحالت کفر باشد و کفار بمضمون آیه وَاُعِدَّتْ
لِلْكَافِرِيْنَ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيْرًا وَهُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ وغیرهما
از آیات شافیة المعانی مخلد در نار خواهند بود پس هرکه امامت را

بدلیل بداند باید مخلّد در نار باشد و مانحواینهم از اصول دین مگر این معنی را
که علم بآن واجب و ترک آن موجب خلود در نار شود پس بهیار آگاه
باش و نظر کن عبارت بعضی از فقهاء ما رضوان الله علیه را که در بعضی از
رسایل خود نوشته اند باین عبارت که اصول دین سه چیز است توحید
و نبوت و معاد و امّا عدل و امامت پس اینها از ضروریات مذهبند
بدانکه هر کس منکر هر یک از سه چیز اوّل باشد کافر و نجس است و ذبیحه
او حلال نیست و سایر احکام کفر بر او جاریست و امّا اگر اعتقاد بر آن
سه چیز اوّل داشته باشد و منکر عدل یا امامت باشد کافر نیست و
لیکن شیعه هم نیست و بلاشک از اهل جهنّم است و اینها را اصول دین
میگویند بواسطه اینکه اصول عبارت از پی و ریشه هر چیزی که بر او
بنا اساس بنا گذارد مثل پی دیوار و ریشه درخت و امثال اینها

دمار

و سایر عبادات و مسایل حلال و حرام فروع دینند یعنی مثل دیوار و شاخ
و برگ درختند پس اصل هر چیز اگر پا بر جا باشد فرع بر سر او قرار میگیرد
و اگر اصل پا بر جا نباشد فرع را ثبات و بقا نباشد پس هر که او را اصول
صحیح باشد امید نجات از برای او هست و هر چند که فروع دین او خراب
باشد و اعمال او ناشایسته باشد هر چند بعد از سوختن بسیار باشد در
جهنّم و هر که اصول دین او خراب باشد پس فروع دین و اعمال و طاعات
و عبادات او نفعی ندارد و هر چند تمام شب و روز عبادت کند تا
اینجا بود عبارت بعضی از اجلّه فقهاء متأخرین قدس سره و این اگر چه
بحسب ظاهر خلاف ما است نظر باینکه گفته اند که اگر منکر عدل یا امامت
باشد کافر نیست ولیکن تصریح نموده که شیعه هم نیست پس منتهای
کلامش خبر مبتدا سخن را نماید علاوه تصریح هم کرده که بلاشک

از اهل جهنم است و اصول بمعنی مقابل فروع دین اعم از اصول دین و اصول
مذهب است پس فی الحقیقه میتوان گفت که فرق نیست ما بین آنچه مشهور است
که اصول دین پنج است با آنچه مذکور شد از ذکر تفاوت مراتب اصول دین
بمعنی مقابل فروع دین فلهذا اعتراف بعض فقهاء رضوان الله علیه منافی
با مدعای سابق نخواهد بود چه منظور آن بود که امامت از فروع دین
نیست و این قدر از این کلام مصرح به است و اما حدیث تفرقه در میان
اصول دین در مقابل فروع و منقسم نمودن آن باصول دین و مذهب
و حکم بعدم نجاست مخالف امامت و عدل میتوان گفت که مسئله
اجتهادی است و چنان یافته است باجتهاد خود مطلب را لیکن سید
مرتضی ره و من تبع او حکم بنجاسه اهل سنت نموده اند و این حقیر را نیز این
مذهب است چو منکر امامت لامحاله منکر قول نبی است چنانکه معروض

برادران

برادران ایمانی در آوردیم با دلیل و هر که منکر قول نبی است منکر خدا و حکم او است
و هر که منکر حکم خداست کافرست و کافر مخلد است در نار شاهد مدعا آنکه
مسلمین و مومنین و شهرت رؤسا خلفیین است در اینکه اصول دین
پنج است و این نیز مستفاد میشود از کلام مذکور چه در آخر تحریر مطلب
فرموده که اینها را اصول دین گویند الی آخره و این کلام ظاهر الاشاره
باصول خمسه باشد رجا که انشاء الله تعالی مرادش در عین تفریق آن
جمع باشد که عرض شد فوا عجباه از عامه بی انصاف با وجود اینکه امامت
را از فروع دین می دانند کمال عداوت و بغض با شیعه دارند بلکه
بسیاری از ایشان حکم بمباح بودن قتل و اسیری ایشان میکنند چه فرق
خواهند نمود این مسئله را با سایر مسایل خلافیه فروعیه ایشان که
هر یک از رؤسای اربعه ایشان با یکدیگر خلاف دارند پس هرگاه

مخالف در امامت با ایشان واجب القتل و مستوجب بغض و عداوت باشد
باید که حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنابله یکدیگر را واجب القتل دانند
و آن فرقه بی انصاف باید نهایت بغض و عداوت با ائمه اربعه داشته
باشند و بالعکس بلکه اگر شیعه با ایشان بغض و عداوت داشته و حکم بقتل
و نجاست و عدم حلیه ذبیحه ایشان کنند صحیح خواهد بود نظر باینکه شیعه امامت
را از اصول دین میدانند و حقیقت امر این است که چون مذهب اهل سنت
مذهب غیر مستند بکلام خدا و رسول است و امری است من عندی لهذا
بنای امور ایشان مطلقا بر جائی نیست اگر کسی را بخواطر رسد که علم
بضروریات دین مانند نماز و روزه و امثال آنها نیز واجب و جهل
آن باعث خلود در نار است پس باید آنها نیز اصول دین باشند
جواب گوئیم که دانستن ضروریات دین فی نفسه واجب نیست بلکه

هر کسیکه بنبوت پیغمبر علیه صلوات الله الملک الاکبر قایلست باید ضروریات
دین بر او مخفی نباشد و چون انکار یکی از ضروریات دین موجب انکار نبوت
و انکار نبوت موجب کفر است لهذا نظر بانکار او یکی از اصول دین باعث
خلود در نار میشود پس قابل که در این مقام بسبب انجام بعرض برادران
ایمانی رسانده شود که ولعمری قد تبین الرشد من الغی فلا اکراه فی
الدین و از این تحقیق محقق گردید که در اصول خمسه نفس اعتقاد من حیث هو هو
معتبر است قطع نظر از حیثیت عمل بخلاف فروع دین که منظور مطلقا در او
نفس عمل است و خود به والا حیثیت علم فقط در فروع بلا عمل موجب خذلان
اخروی خواهد بود پس معلوم شد که در امامت و عدل نیز نفس اعتقاد
معتبر است مانند توحید و نبوت و معاد و لازم است که اصول خمسه را بدلیل
قطعی حاصل نماید نه بتقلید و قول بعضی از اصولیین که تجویز تقلید

نموده اند در اصول دین بعد از فرض اینکه مجاهده کرده شخصی و بذل وسع خود نمود
و هدایت نتواند یافت مثلا میتواند تقلید عالمی نماید ضعیف و سخیف ست
چه فرض این جایز ست اما مفروض محال ست بدلیل آیه محکمة الدلالة
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا تخصیص بعد از اتیان
آیه فَلَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ چگونه این مفروض
واقع خواهد شد و از اینجا دلیل روشن معلوم و برهان واضح مفهوم که
خطا کننده در اصول معاقب و مقصر ست باید اجتهاد در اجمالی مسائل
که تحصیل اعتقاد قطعی نماید بخلاف فروع که در امثال این زمان که زمان
غیبت و حیرت ست مخطئه در مسائل او کافی و مخطی در او مثاب ست بالاجماع
چنانچه در کتب مطوله مبرهن ست و بدانکه وجوب اصول دین
وجوب عینی ست یعنی بر هر یک هر یک از مکلفین بخصوص واجب

و متحتم ست که تحصیل اعتقاد قطعی نماید بادله قاطعه بحیثیکه عقل را
از تزلزل در آرند بهر نحوی که تواند مثل این مطلب چون مثل
جائعین ست که هر فردی از افراد باید رفع جوع خود نماید از خوردن
یکی بکی دیگر را شبع حاصل نخواهد آمد و لیکن دانستن مطالب
اصولیه اعتقادیه را بدلائل تفصیلیه و نکات کلامیه بنحویکه تواند دفع شکوک
و شبهات خصم نماید چنانچه فضلاء متکلمین را آن ملکه و اقتدار است
لازم نیست عینا بلکه واجب کفائی ست بلی در هر عصری مجتهد در اصول
واجب چو اگر همه ترک اجتهاد در اصول نمایند کل گناه کار و مقصر خواهند
بود علی الاتفاق و اگر بعضی بر ادا اقامه نمایند از دیگران ساقط خواهد بود ملخص
کلام اسکات عقل خود هر فرد هر فرد را اگرچه بدلائل اقناعیه عوامانه باشد بحیثیکه
جزم حاصل کند واجب عینی اما دلائل محرره در علم کلام را داشتن

واجب کفائی ست چنانچه محرر کردید تعلیه اینکه اگر بنا را براین گذارده شود
که همه باید بتفصیل چون ماهرین و استادان در علم کلام باشند عسر و حرج
بلکه تکلیف بمالایطاق لازم خواهد آمد و لا یکلف الله نفسا الا وسعها
لکن در هر عصری چنانچه جمعی باید که بعنوان لزوم و وجوب بفروع مشغول شوند
تا یکی را اجتهاد که حصول مظنه ست دست بهم دهد نظر باینکه مقدمه واجب
واجبست تا در تعطیل در احکام لازم نیاید همچنین در اصول جمعی باید اوقات
خود را مصروف مسائل اصول عقاید نمایند بنهج مسطور در کتب کلامیه تا بمرتبه
قطع و یقین رسانند که توانند در نزد ضرورت دفع شبهات خصم نمود پس
هیهات که با وجود اینکه جمیع آحاد مکلفین باجتهاد خود باید تحصیل
اعتقاد قطعی نمایند چنین امر مهم را آسان شمرده واکثر عوام الناس بلکه
بعضی از علماء عصر اکتفا بتقلید آباء و اجداد نموده پس داخل در آیة

انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون ورکن
اجتهاد بالکلیة نموده بلکه قریب باینکه طلاب اصول عقاید را
لاعب و عابث شمرند هدانا الله وایاهم للتمسک بالحبل
المتین و چون مناسب مقامست این بی بضاعت بجهة توضیح این
مطلب فرض مینماید که اگر قیامت کبری برپا شود خلق را در معرض حساب
درآورند و یکنفر از عوام شیعه و یکنفر از عوام سنی را حاضر ساخته
از شیعه سوال کنند که خلیفه رسول الله بعد از او که بوده او در جواب
گوید که حضرت امیر المومنین بعد از آن سؤال کنند که چه دلیل بر این
داری جواب گوید که در دنیا از فلان عالم شیعه شنیده بودم حضرت الله
تعالی امر فرماید که این مرد را به بهشت ببرید بعد از آن از سنی سوال
کنند که خلیفه رسول الله بعد از او که بود او در جواب گوید ابوبکر

وچون مطالبهٔ دلیل کنذ کوید که از ده نفر از علمای اهل سنه شنیدم و اعتقاد
کردم الله تعالی امر فرماید که این مرد را بجهنم برند عقل حکم بحسن این
میکند و اکر مثنی سؤال کند چه فرقست میان من واین مرد شیعه
که مرا امر بجهنم واو را امر بجنت فرموده اند وحال انیکه او اعتقاد
بقول یک عالم نموده ومن بقول ده عالم اعتقاد کرده ام واین حکم
بمقتضای عدالت واقع نشده سؤالش بجا وحجتش در نظر عقل تمامست
واما انیکه امام باید معصوم باشد چنانکه بوجوب عصمت فرقه امامیه
واسماعیلیه حکم کرده ومعتقدند وآماد دیکر از عامه قائلند بانیکه در
امام عصمت شرط نیست حق مذهب اولست بچند دلیل واکرچه ثبوت این مطلب
از جمله واضحاتست نظر بانیکه بیان کردید که امامت تالی نبوتست علاوه
دلائلی که دلالت بر عصمت اولیا میکند الیف لکن در این رساله حقیر بر

ایشان نیستند ولی از معصومین

از

چهار وجه اکتفا مینماید اول انیکه اکر واجب نباشد در امام عصمت
لازم میاید تسلسل چه باعث در احتیاج ما بامام عادل آنستکه چون
امت نبی را خطا وزلل جایزست بحسب علم وعمل چنانچه در امم سالفه بوده
پس شخصی باید که محفوظ ومصون از جواز خطا وزلل باشد تا تواند رفع
منع از خطا وزلل نماید واکر خود جایز الخطا باشد احتیاج خواهد بامر سائر
بزاجر ورادع دیکر واو نیز بنا بر این فرض محتاج خواهد بود بثالث و
هکذا رابع وهکذا خامس الی غیر النهایه واین تسلسل باطلست پس بالآخره
باید منجر شود بشخصی که او از خاندان عصمت وطهارت باشد تا شایبه جواز
خطاء در او نباشد واین معنی عصمت در امامست وجه دویم انیکه
پیش از این تفصیل معلوم کردید که امام مبقی وحافظ دین نبیست
یعنی برقرار دارنده نوامیس الهیه وحفظ کننده اسرار ربوبیتست

چون در واقع این وحی الهیست که نبی امور را باو تفویض نموده و شکی نیست که چنین
امر مهمی را و امی گذارند جز بکسی که محفوظ باشد از خطا و زلل تخصیص که مذکور
شد بدلایل قاطعه که نصب امام از جانب خداست و لا محاله الله تعالی
را علم بر ظواهر و بواطن آحاد ناس می باشد و حصول عصمت را که عبارتست
از ملکه نفسانیه که با وجود آن ارتکاب معصیت نکند با وجود قدرت بر
او در هر فرد که متحقق است داناست پس چگونه تواند بود که غیر معصوم
را حامل و حافظ چنان امر خطیر عظیم قرار دهد چنانچه در عصمت انبیا گفته
آمده پس باید حافظ چون مؤسس شریعت معصوم باشد وجه سیم
اینکه اگر امام اقدام بر معصیت نماید هر آینه واجبست منع و ردع او
از معصیت بعلت وجوب امر معروف و نهی از منکر و این مستلزم حصول خلاف
غرض خواهد بود چه مقصود از نصب امام اینست که خلق را ارشاد نماید

وامر

و امر بمعروف و نهی از منکر فرماید تا خلق امتثال نموده مطیع گردند چنانچه خدا تعالی
در کلام معجز انتظام خود می فرماید اَطیعوا الله و اَطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم پس اگر رعیت در مقام امر بمعروف و نهی از منکر در ماده او بر آید
قطعا مقصود از نصب امام بحصول نخواهد پیوست بلکه نصب امام موجب
فساد و عبث و بیجا خواهد بود پس باید که پاک باشد از لوث معصیت
مطلقا یعنی معصوم باشد وجه چهارم اینکه اگر امام خود مرتکب
معاصی گردد چون رعایا لازم آید که مثابه و محل او از قلوب مردم ساقط
شود بلکه پست ترین مردم باشد چه شخصی که مردم را بالکلیه اعتماد و رجوع
باو باید باشد با وجود علم و کمال اگر خود افعال قبیحه و اعمال شنیعه را
بعمل آورد ببداهة عقل افسد علا و اخس فعلا بنظر مردم خواهد آمد و او
اصلا منشاء اثر که جهة اجرای احکام شرعیه و تنفیذ نوامیس الهیه

نخواهد بود پس واضح شد که امام غیر معصوم نتواند بود عقلاً ونقلاً چنانکه
بیان کرده شد باقی ماند حرف درینکه امام را آیا تمکن هست فعل معصیت
یا چونکه مؤید من عند الله است قدرت بر معصیت ندارد بعضی عدم
قدرت امام بر ارتکاب معصیت را قایل شده اند و گویند چون جناب
اقدس الهی انبیا و اولیا را خود هدایت وایصال المطلوب فرموده
بحیثیتیکه عقل ایشان مطاع و جمیع جوارح و قوای ظاهره و باطنه ایشان
مطیع و فرمان بردار پس نتواند بود که توانند مرتکب معصیت گردید ولیکن
حق مذهب اولست چنانچه امامیه رضوان الله علیهم را اعتقاد است
که قدرت واختیار بجهة جمیع آحاد ناس ثابت و حاصل است از جانب
جناب اقدس الهی والا شد باب تکلیف خواهد شد و از آن جمله
انبیا واولیا اند چنانچه جناب مقدس نبوی صلوات الله

وسلامه علیه می فرموده که انما انا بشر مثلکم یوحی الی والا لازم آید
که مستحق ثواب نباشد بجهة اجتناب از معاصی و اتیان باوامر و کسیکه
استحقاق ثواب در عبادات خود نداشته باشد باید مکلف نباشد و
عدم تکلیف انبیا و اولیا خلاف بدیهه عقل و نقل است و اما اینکه
امام باید افضل از رعیت باشد چنانکه فرقه ناجیه امامیه حکم بوجوب
حصول آن نموده ولیکن اکثر اهل سنت بر این رفته اند که افضلیت امام
از رعایا شرط نیست بلکه میتواند بود که مرؤس در بعضی امور افضل باشد
وحق مذهب امامیه است ودلیل بر این مطلب آنستکه اگر امام افضل از
رعیت خود نباشد پس بیرون از دو شق نیست یا مفضول است بنسبت
بعضی از رعایا یا بالکل رعایا یعنی بعضی از رعایای او یا تمامی آن رعایا
افضل وارجح بنسبت باو باشند یا مساوی است با ایشان اما شق

اول باطلست بسبب لزوم ترجیح مرجوح بر راجح چه بدیهه عقل بر این حاکم
حاکم جازمست که نمیتواند بود پست تر بحسب علم و عمل بالاتر خود در ارشاد
تواند نمود و ادعای برتری و مطاعیت تواند کرد و از این جهة است
که جمیع عقلا متفقند بر بطلان ترجیح مرجوح بر راجح و احدی را خلاف
در قبح آن نیست و با وجود بداهة عقلی دلیل نقلی بر آن قول جناب اقدس
الهی است که میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ
لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا
کسیکه هدایت میکند مردم را بحق سزاوارتر است که پیروی کرده شود
یا کسیکه خود هدایت نمیشود تا اینکه کسی دیگر او را هدایت کند پس چه
میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم میکنید و در جای دیگر میفرماید
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ

اولو

أُولُوا الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی اند آن جماعتی که میدانند با جماعتی که نمیدانند
نیست و جز این نیست که متذکر میشوند صاحبان عقلها و ثانیاً دوم
از احتمال آنکه مساویست امام با رعایا بعضاً یا کلاً و این نیز باطل است
زیرا که ترجیح احد متساویین بر دیگری هم بی ملاحظه رجحان جایز نیست
یعنی فاعل مختار دو چیز را که نسبت باو مساوی باشند بدون ملاحظه رجحان
یکی از آن دو تا بر آن دیگر ممکن نیست که احدهما را اختیار کند بر آن
یکی دیگر بلکه وجه رجحانی را باید اولاً بیابد و ثانیاً بنظر آورد تا اختیار
یکی راجح بر مرجوح پیش خود نماید اگر چه فی نفس الامر رجحان نداشته
باشد و آنچه در باب جواز ترجیح بلا مرجح حضرات اشعریه بقدحی عطشان
و رغیفی جایع چنانچه مشهورست مثال آورده اند سخیف و پوچ است
چه عقل خود منصف حاکم که ترجیح احد متساویین در جمیع حیثیات بر ماسوی

دیگر بی معنی زیرا که چگونه تواند بود شخصی که فاعل مختار بود و باراده و اختیار
خود فعلی نماید تصور جهات آن فعل نکند بلکه مختار ابتداء ملاحظه کند
تمام جهات و اطراف و اکناف آن فعل را تا احداث کند شوقی و
بمرتبه عزم و اجماع که رسید بعمل آورد آنرا الحق کلام اینکه امام هرگاه
مساوی باشد با رعیت خود مطلقا هرگز احدی او را اطاعت نخواهند
نمود باراده و اختیار و این معنی بدیهی ست احتیاج بتجشم استدلال
ندارد پس ثابت گردید که امام باید افضل از جمیع رعایای خود باشد
اما اینکه امام باید منصوص از جانب خدا و رسول باشد چنانکه
مذهب فرقه ناجیه ست بخلاف عامه که گویند تعیین خلیفه و امام دست
مردم ست هرکرا خواهند رئیس خود نمایند دلیل این فرقه ضاله اینست
که چون بعد از وفات پیغمبر صحابه دفن پیغمبر را که اهم واجبات بود گذاشتند

واجماع

واجماع کردند مسلمین ورفتند ابوبکر را از برای خلافت نصب کردند و
اجماع کردن مسلمین حجت ست پس از اجماع معلوم میشود که خلافتش واجب
بود و این کلام در کمال سخافت و رکاکت ست زیرا که اجماعی که ایشان
میگویند حجت ست در وقتی که جمیع رؤسای دین بلکه کافه مسلمین اتفاق کنند
با وجود اینکه در آن اجماع جناب علی بن ابی طالب و حسن و حسین و
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جمعی دیگر داخل نبودند علاوه اگر دلیل ایشان
همین باشد در وقت وفات هنوز اجماعی نشده بود چگونه اهم واجبات را
ترک میکردند بلی اگر پیش از وفات پیغمبر اجماع میشد سخن ایشان صورتی
میداشت و اگر ترک کردن دفن پیغمبر و رفتن از جهة نصب خلیفه هستند
بدلیل دیگر بود اگر آن دلیل دلیل عقلی ست مثل اینکه خلاف مذهب ایشان است
زیرا که میگویند عقل حکم بوجوب نصب امام نمیکند و اگر دلیل نقلی ست

که غیر از اجماع باشد مثل اینکه حدیث از پیغمبر داشته باشند ندارند و سهل است
که ادعا هستم نموده اند پس ملاحظه نمائید ای طالبان حق که چگونه
بی بینه و برهان گوساله پرستی را شعار خود نموده موسی عصر و قطب دایره
امامت و خلافت را بی مدخلیت ساختند فوائد مطلب از آن روشنتر
که بقلم اختفا شیم توان تحریر نمودم و اگرچه دلایل مذهب حق فرقه محقه را
از مطالب سابقه توان استنباط نمود لکن وجوه چند در این مقام
مذکور میگردد اوّل اینکه دانستی که در امامت عصمت شرط است
و شکی نیست که عصمت از امور مخفیه مکنونه است بحیثیتکه مردم را اطلاع
بر امور مخفیه و علم باشیاء باطنیه داشته باشد پس دانای این غیب
و دارای این امر بی ریب که تواند بود غیر از خدا و رسول او پس تعیین نیز
با ایشان خواهد بود وجه دوم اینکه هر عاقلی که از روی شعور

تدبر و تامل نماید در طریقت و سیرت حضرت فخر کائنات و خلاصه موجودات
علیه و علی اولاده افضل الصلوة یقین میکند که محالست با وجود این همه
اهتمام و اعتناء او بترویج این شریعت با اینکه خود میفرموده که
انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق حتی از بس که مهربان بر این
امت بوده همه واجبات و مستحبات بیت الخلا را بیان نموده تفصیل
همچنین جزئیات استحمام و تنویر و رخت پوشیدن و انگشتری دست
کردن چنانچه در کتب آداب کما هو حقه مذکور است چنین امر مهمی عظمی
را که اهم مهمات است مهمل و متروک و معوق گذارد و با اینکه آن زحمات
و صدمات که متواتر است کشید و خود بجهة نشر احکام الهی میشود که حافظ
و ناصر آنرا بیان نکند هر عاقلی میفهمد که ترک این خلاف دیانت است
و این معنی بر نبی محالست بالاتفاق وجه سیم هر گاه نصب

امام در دست مردم باشد واحتیاج بنص آنکه نباشد و تصریح آیه
نخواهد عزل او هم در دست خلق خواهد بود پس امر امامت و خلافت
بآنچه مردم خواهد بود پس امر خلافت بآنچه مردم خواهد بود چه اجرای
احکام الهی در اغلب اوقات بخلاف طبع و مستکره قوه شهویه مردم است
پس همیشه متزلزل عزل ونصب مردم باشد واین معنی مخالف رتبه امامت است
وجه چهارم اینکه بمقتضای مقام پیش از این بتفصیل معلوم
گردید که شیعه وسنی هردو متفق القولند که امامت عبارتست
از ریاست عامه مسلمانان در امور دین ودنیای ایشان بر سبیل نیابت
وخلیفگی از جانب پیغمبر و شکی نیست که صدق خلافت منوط است باستخلاف
نبی مر او را الا هر کاه دیگری او را خلیفه نماید خلیفه دیگری خواهد بود نه
خلیفه پیغمبر پس چگونه تواند شد که خلیفه نبی را رعیت تعیین کند چنانکه

شاهد مدعا حکایت مشهوره است که وقتیکه ابوبکر را سر حیله و مکر خلیفه
کردند نامه به پدر خود ابو قحافه نوشت که این نامه ایست از خلیفه رسول
الله صلعم بسوی ابی قحافه امّا بعد بدرستیکه مردم راضی شدند بخلافت
من پس من امروز خلیفه خدایم واگر تو بسوی من بیائی از برای تو خوب
خواهد بود پس ابو قحافه نامه را که خواند برسولی که نامه را برده بود گفت
چه منع کرد مردم را از خلافت علی ع رسول گفت علی ع کم سن بود و بسیاری
از بزرگان قریش وغیر قریش را کشته بود وابوبکر اسن از علی ع بود
باین جهة او را خلیفه کردند ابو قحافه گفت اگر امر خلافت بسن است
من در سن بزرگترم از ابوبکر پس من سزاوارترم بدرستیکه ظلم بر علی ع
کردند و غصب حق او نمودند چه در حضور ما پیغمبر صلعم با علی بیعت کرد و ما را
امر کرد که با او بیعت کنیم پس ابو قحافه جواب نامه ابوبکر را نوشت باین مضمون

که نامهٔ تو بمن رسید و یافتم مضمون نامه را ای مرد احمق بعضی از آن بعضی
دیگر است یکبار میگوئی خلیفهٔ خدا و یکبار خلیفهٔ رسول و و یکبار میگوئی
مردم بمن راضی شدند و اورا از آن فعل قبیح منع کرد پس معلوم شد
بالادله که امام باید منصوص باشد از جانب خدا و رسول و تخصیص در
ما نحن فیه که حضرت رسول مبعوث بود بر جمیع خلایق و خاتم پیغمبران
بود بمضمون حدیث حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ اِلی یَومِ القِیمَةِ وَحَرامُ مُحَمَّدٍ حَرامٌ
اِلی یَومِ القِیمَةِ وَحُکمِی عَلَی الواحِدِ حُکمِی عَلَی الجَماعَةِ شریعت و احکام
آن فخر موجودات باقی باشد تا روز قیامت و مدت بعثت آنحضرت
قلیل زمانی بیش نبوده و قرآنیکه بر آن حضرت نازل شده در کمال
اجمال و اشکال و ذو وجوه مختلفه و مع هذا جمیع احکام الهی باید استنباط
از کلام الله شود پس لازم که حافظی که اعلم و اکمل و افضل و ازهد و

اشجع و معصوم از خطا و زلل باشد چنانچه بعضی مذکور شد و بعضی را انشاء الله تعالی
خواهیم ذکر نمود و دانا بتفاسیر و بواطن قرآن باشد تعیین نماید که بعد از رحلت
حضرت هدایت مردم نماید و الا غرض بعثت انبیاء بعمل نیاید و اگر
بخاطر کسی رسد که بنابر اعتقاد شما که میگوئید که الله تعالی حضرت امیر المؤمنین
را برای امامت تعیین فرموده چون اکثر مردم اطاعت آنحضرت نکردند
اختلاف در میان امت بهم رسیده در ضلالت و گمراهی افتادند و فایده
که میگفتید بر آن مترتب نشد جواب گوئیم که بعینه همین بحث در ارسال
رسل نیز جاریست چه هیچ پیغمبری نبود که جمیع امت اتفاق بر اطاعت
او نمایند بلکه اکثر عاصی و نافرمان و در مقام اذیت و قتل پیغمبران
بودند پس باید فرستادن پیغمبران نیز لغو و بی فایده باشد حل شبهه
آنست که بر الله تعالی واجب نیست که مردم را مجبور بالطاعت

وبندگی نماید بلکه قدر وجوب اهتداء وارائه طریق عبادت وبندگی است
تا حجت بر عباد تمام شود لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ
وجه پنجم اینکه گوئیم نظر بمضمون آیات بینة الدلالات مثل
مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم ما در کتاب از چیزی یعنی
هر چه هست در قرآن مجید بیان فرموده ایم ومثل وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی نیست هیچ تر وخشکی مگر آنکه در کتاب بیان کرده
هست ومثل كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ یعنی هر چیز را تفصیل داده ایم در کتاب
تفصیل وادنی وكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وغیرها دلالات مطابقه دارند
بر اینکه امر امامت که فی الواقع اس اساس بقاء شریعت است
بطریق اولی مفصل تر از سائر احکام باید در کتاب الله مذکور باشد
چنانچه در بیان اثبات خلافت علی بن ابیطالب چند آیه خواهد مذکور

گردید

گردید ان شاء الله تعالی که دلالت صریحه بر خلافت حضرت دارد وآیه ثانیه
که بیان عصمت امام نیز شده باشد چنانچه در این آیه کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ
إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ اشاره بر آن شده بر آنکه مشعر یعنی اطاعت
وفرمان برداری کنید خدا را واطاعت کنید رسول را وآنان را که صاحب
امرند از شما پس اگر نزاع کنید در چیزی پس رد کنید بسوی خدا ورسول
وجه دلالت آنست که چون امر باطاعت خدا ورسول عامست ومقید
بقیدی وزمانی نشده اطاعت اولی الامر که در تلو آنها مذکورست نیز
باید که عام باشد وچنین کسیکه الله تعالی اطاعت وامتثال اطاعت
خود واطاعت رسول خود عموما واجب کرده باید از جمیع گناهان صغیره
وکبیره معصوم باشد والا لازم میآید که خصوص گناهیکه از چنین شخصی

صادر شود منهی عنه باعتبار گناه بودن و مأموربه باشد باعتبار وجوب
اطاعت او و این اجتماع متنافیین ست و مراد ما از امام چنین شخصی است
که معصوم باشد از جمیع خطا و زلل و واجب الاطاعه باشد در جمیع امور نسبت بجمیع
مکلفین اگر سوال کنند که آخر که فرموده اگر نزاع کنید در چیزی پس رد
کنید بخدا و رسول بدون ذکر اولی الامر مشعر ست بر اینکه اطاعت
اولی الامر وقتی واجبست که موافق امر خدا و رسول باشد و عموما واجب
نیست و الا لازم می آید که اکتفا بذکر خدا و رسول بیفایده و بی نکته
باشد پس دلیل بر عصمت اولی الامر نخواهد بود جواب از این بحث چنانکه
بعضی از علمای ما رضوان الله علیهم گفته اند اینست که در آیه کریمه امر باطاعت
خالق و مخلوق هر دو فرموده و چون کمال بعد ست میان مرتبه خالق
و مرتبه مخلوق و کمال اتحاد ست میان رسول و اولی الامر و اطاعت

اولی الامر عین اطاعت رسولست احتیاج بذکر اولی الامر ثانیا نیست
و بعضی گفته که هرگاه اولی الامر معصوم نباشد حکمیکه فرماید از سه حال
بیرون نخواهد بود یا معلوم ست موافقت حکم او با حکم خدا و رسول و یا
معلومست مخالفت آن و یا هیچ یک معلوم نیست و ذو احتمالین ست بنا
بر دو صورت آخر اطاعت اولی الامر واجب نیست اما در صورت
علم بمخالفت ظاهرست بلکه واجبست عدم اطاعت و اما در صورت عدم
معلومیت احد طرفین چون احتمال مخالفت میرود باز اطاعت واجب
نخواهد بود و اما بنا بر شق اول که مکلف علم بموافقت داشته باشد
باید قطع نظر از قول اولی الامر او لا عالم بحکم واقعی خدا و رسول باشد
تا حکم تواند کرد بموافقت پس بنا بر این امر باطاعت اولی الامر لغو خواهد
بود چه هرگاه داند که حکم خدا و رسول چیست واجبست که

اطاعت کند خواه اولی الامر فرماید یا نه و اما انکه در وجه اکتفا بخدا
و رسول در وقت تنازع و عدم ذکر اولی الامر ممکنست این باشد که چون
اولی الامر باطاعت خدا و رسول و اولی الامر عموما فرمود معلوم شد که
در جمیع احکام اطاعت ایشان واجبست و بعد از آن استدراک فرمود
که اگر نزاع کنید در چیزی پس رد بخدا و رسول کنید و مراد از شیء
اصل تعیین امام باشد چه هرگاه نزاع در تعیین امام واقع شود رد باولی
الامر که امام عبارت از آنست معنی ندارد و اشاره باشد باینکه تعیین
امام بنص خدا و رسولست نه باجماع امت چنانکه اهل سنت قایل شده
اند مؤید اینکه مراد از شیء تعیین امام تواند بود اینست که تنوین که در شیء
از برای تعظیم باشد چنانکه اهل عربیه تصریح بآن کرده اند و معلومست که امامت
از امور عظیمه بلکه از اصول دینست چنانکه مذکور شد مقصد

چهارم

چهارم در باب تحقیق مطلب مرحله ششم ست که اهم مطالب و اعظم
مآربست یعنی در بیان اینکه بعد از رحلت سید الخافقین و فخر الکونین صلوات
الله و سلامه علیه خلیفه و جانشین بلافصل او جناب مستطاب
امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین ست بدان ای طالب
سعادت دارین که چون فی الجمله بادله قاطعه و براهین ساطعه از عقلی
و نقلی بیان کردید که مثابه و شأن امام و رتبه مقتدای انام چگونه و
کدامست لهذا گوئیم خالق عالم در کلام ارشاد آغاز و انجام خود می
فرماید که وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا یعنی نبوده ایم و
شان خدائی ما نیست که بوده باشیم عذاب کننده خلق تا فرستاده
باشیم رسولی و فرستاده و این بنا بر تحقیق اعم است از فرستاده

شده داخلی و خارجی چنانچه گفته اند اما رسول خارجی عبارتست از
انبیا و غیر آن که بجهة ارشاد خلق و اعلام تکالیف الهیه فرستاده
شده اند و این مدللا در مقام خود مذکور است و اما رسول داخلی که
مصدق فرستاده شده خارجی است عقل است چه او حاکم است بین الظلمات
و النور و فارقست بین الظل و الحرور و سر حکمت آنکه هر عاقل خود از روی
آن قوه عاقله فکر کند چون عقل موشکافست تا استنباط نماید و امتیاز
دهد میان حق و باطل هر شیئ بتخصیص در امثال مقام فوالله ظهور و وضوح
مدعا روشن تر از آنکه گفته آید هذا کالشمس فی رابعة النهار
پس ای طالب عاقل انصاف بده که آنچه از شرائط منقسمه بمراحل در
باب امامت که در ضمن بمقاصد محرره مبرهن گردید از بابت عصمت و
افضلیت و تنصیص از جانب دانای غیب و تصریح از نزد خالق لاریب

وغیرها

وغیرها و سایر فضائل از بابت زهد و ورع و ترک دنیای فانی و علم و شجاعت
و رضا و وفا و تسلیم و حسن خلق و رفتار نیکو و کردار پسندیده
وغیرها از محسنات چنانچه گفته خواهد آمد در کدام یکی از اصحاب
نبی صلعم بوده آیا در علی بن ابیطالب علیه السلم و یا در دیگران بوده
علاوه معجزات و کرامات و خوارق عادات چند از آن مولای شیعیان
بصدور پیوسته که غیر از نبی و امام احدی را ممکن نیست و امور شنیعه
چند از آن کفره فجره و ثمره شجره ملعونه سرزده که از رعایا و تابعین
صدور نمی‌باید چه جای جانشین و خلیفه را چنانچه تفصیل بیاید
فوا انصافاه ای عامه گمراه بدیهه عقل حاکم بلکه هر ذی شعوری
قاطع و جازمست که هر کو ساله را پیشوا و امام خود نتوان نمود چنانچه
در امثال خود مان که دخل بریاست عامه ندارد می بینیم که شخص

ضایع روزگار را کسی رئیس وسید قوم بحیثیتکه امور دین با او مفوض
باشد نمیکنند ملخص کلام اینکه ما کسی را واجب الاطاعة ومقتدای خود
میدانیم که متصف باوصاف معهوده باشد وهر کدام از اصحاب پیغمبر
که باوصاف معهوده باشد امام وواجب الاطاعة خواهد بود پس گوئیم متصف
که جناب علی بن ابیطالب موصوفست باوصاف معهوده وهر که موصوف
بچنین اوصاف باشد خلیفه وجانشین است پس علی بن ابیطالب خلیفه
وجانشین است وآنچه ما را در این مقام لازم ودر کارست بیان صغری
ست چه مضمون کبری مشخص گردید بحمد لله وحقیر بعون الله تعالی اتصاف
آن فخر موجودات را بصفات مذکوره بدلایل عقلیه ونقلیه مستنبطه از
کتاب الله وسنة رسوله مفصلا بعرض برادران ایمانی میرساند
که تا روشن شود نه سفریت فرعون دهر وقارون جهر قهر را از

ادراز

رود نیل ضلالت وگمراهی وابتلاع ارض بطالت وبیرهی جز انغمار وغرق
فهیهات یحسبون انهم یحسنون صنعا والم تر انهم
فی واد یهیمون پس گوید که بدان ارشدک الله تعالی طریق الهدایة
که امتیاز شخصی از آحاد دیگر یا از جهة سعادت ذاتیة است من حیث الفطرة
والطینة چنانچه در مقام خود کیفیت آن مذکورست واین رساله قابل
آن تطویل نیست ویا آن امتیاز از حیثیت لوازم ذاتست خواه لوازم
کسبی وتحصیلی یا لوازم خلقی وتحصیلی که صفات باشد وصفات هم بر دو
گونه است یا از بابت صفات داخله است که متعلق بذات آن شخص است
ویا صفات خارجه است که دخل بذات ندارند بلکه باعتبار امور
خارجه است اما صفات داخله که متعلق بذات شخص اند نیز بر دو
قسم است قسم اول صفات نفسانیه است که متعلق بنفس شخص اند

وچون نفس من حیث الفطرة صاحب دو قوه است یکی قوه فکری و
نظری که ادراک اشیا را بآن قوه میکند ویکی قوه عملی که بآن کسب
اخلاق حسنه وترک اخلاق ذمیمه مینماید لهذا صفات نفسانیه
هم بر دو قسم است قسم اول صفاتی که متعلق قوه نظریت چون
علم وادراک وغیرهما قسم دویم صفاتی که متعلق بقوه عملیت
مانند سخاوت وشجاعت وتوکل واعتماد ورضا وغیرها قسم دویم
از صفات داخله که متعلق بنفس شخص نیست صفات جسمانیه است
وآن متعلق بجسم است چون عبادت وقرآءت وغیرهما واما
صفات خارجه که دخل بجسم ونفس ندارد نیز بر دو قسمت زیراکه
یا باعتبار نسبت ویا باعتبار سبب امیت حصر انواع صفات
که در انسان تواند بود که باعث امتیاز و رفعت شود از غیر و در جمیع

این

این صفات آن زبده موجودات بعد از فخر کائنات اشرف وافضل
بوده از جمیع بریات تفصیل این مقال وتبیین این اجمال بنهج مقتضای
حال گوئیم که از جمله صفات معهوده که چراغیست افروخته بر خلافت
ورجحان امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عصمت آنحضرت
است چنانچه مدلل شد که در امام عصمت شرطست بر سبیل عموم چه
احدی از عقلا وارباب فهم شبهه ندارند در عصمت علی بن ابیطالب
ونتوانند داشت زیراکه بعد از وفات پیغمبر امر امامت دایرست
میانه علی وعباس وابوبکر اتفاق نموده با آنکه اعادی ودشمنان
آنحضرت در غایت کثرت وعداوت ایشان نسبت بآن عالیشان در نهایت
شدت بود ودایم در صدد معایب ودر جستجوی مثالب آنحضرت
بودند ودر اظهار عیب او کمال جد واهتمام داشتند احدی هیچ

صفت ناخوشی از آن حضرت نقل نکرده بلکه دوستان و دشمنان او همه متفق‌اند
که هرگز از آنحضرت خطائی در علم و عمل صدور نیافت و شکی نیست که
این خود بی ملکهٔ عصمت ممکن نیست شاهد مدعا آیهٔ تطهیر است چنانکه میفرماید
خالق عالم در کلام مجید إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی اراده نکرده است الله تعالی مگر آنکه بر
طرف کند از شما کثافت شرک و گناه و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر
و پاک و پاکیزه گرداند شما را پاک گردانیدنی بیان استدلال
پوشیده نماند که احادیث از طرق خاصه و عامه بحد تواتر رسیده
و در جمیع کتب صحاح و تفاسیر معتبرهٔ اهل سنت مذکور است که این آیه
کریمه در شان حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام
نازل شده از جمله ثعلبی که از مشاهیر علماء و مفسرین ایشان است



از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت حضرت رسول ص در
خانهٔ من بود حضرت فاطمه صلوات الله علیها حریره برای آنحضرت
آورد و حضرت در صفه که خوابگاه آنحضرت بود نشسته بود و در زیرش
عبائی گسترده بودند و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول ص
بفاطمه فرمود که بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین
علیهم السلام داخل شدند و در خدمت آنحضرت نشستند و مشغول
خوردن آن حریره شدند در آنوقت حق تعالی این آیه فرستاد پس
حضرت رسول ص زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست
مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت من
و مخصوصان منند پس از ایشان دور گردان رجس را و پاک گردان
ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گوید پس من سر خود را داخل



خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله حضرت دو مرتبه فرمودند
که عاقبت تو بخیرست و مرا داخل عبا نکردند و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی نیز همین مضمون را از ام سلمه روایت کرده و ایضا صاحب
جامع الاصول از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده
که چون آیه تطهیر در شان اهل بیت نازل شد تا قریب شش ماه رسول
خدا چون برای نماز بیرون می آمد بر در خانه فاطمه علیها السلام می ایستاد
و می گفت اَلصَّلٰوةَ اَهْلَ الْبَيْتِ یعنی حاضر شوید بنماز ای اهل بیت من
پس آیه تطهیر را تلاوت میفرمود و چون ثابت شد که این آیه در شان
آل عبا علیهم السلام نازل شده گوئیم دلالت میکند بر عصمت ایشان از هر
گناه صغیره و کبیره زیرا که اراده در اینجا بمعنی تکلیف نمیتواند بود از چند
راه اولا اراده تکلیفی اذهاب رجس و گناه نسبت بهر مکلفی از هر مؤمن

و

و کافر شده و انحصار در اهل بیت چنانکه از کلمه انما استفاده میشود منتفی گردد
و دیگر آنکه در اکثر روایات مذکورست که نزول آیه مقارن دعای حضرت
رسول بود اذهاب رجس را از ایشان و دیگر آنکه از سیاق آیه و همچنین
مبالغه کردن ام سلمه در داخل ساختن خود و مضایقه کردن حضرت
رسول در داخل کردن او معلوم است که آیه کریمه در مدح اهل بیت نازل شده
و اگر اراده بمعنی تکلیف باشد چه مدحی و شرافتی در آن خواهد بود پس مقصود
از اراده امریست که مراد از او تخلف نتواند نمود و لازم حصول مطلوب
باشد چنانکه در آیه کریمه دیگر می فرماید اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ
يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هر وقت که اراده کند
چیزی را اینکه بگوید مر آن چیز را بشو پس آن چیز موجود شود و چون الف و
لامی که در رجس است یا از برای جنس است یا استغراق و در هر دو

صورت افاده عموم پس شامل رجس ظاهری و باطنی خواهد بود و در جنس عبارت
از قذارت ظاهری و باطنی پاک خواهند بود خصوصا بعد از تاکید بجمله و یطهرکم
تطهیرا چنانکه فخر رازی در تفسیر خود گفته لیذهب عنکم الرجس یعنی خلعتهای
کرامت خود را بر شما بپوشاند و قذارت باطنی نیست مگر معصیت پس از
جمیع معاصی باید پاکیزه باشند و کسیکه از جمیع معاصی پاک است باید معصوم
باشد پس پنج آل عبا باید معصوم باشند پس جناب علی بن ابی طالب ع
معصومست جزما و دیگر از آن جمله بخاری و مسلم که از اعاظم علمای اهل
سنت اند هر یک در صحیح خود از عایشه نقل کرده که عایشه میگفت روزی
در وقت صبح پیغمبر ص بیرون آمد و عبائی که از موی سیاه بوده بر دوش
مبارک آن حضرت بود ناگاه حضرت امام حسن ع داخل شد پس حضرت
رسول ص او را داخل در عبا کرد پس حضرت امام حسین ع داخل شد

حضرت

و جنس رجس نقصان [illegible]
آنچه مبادا کند [illegible]
نه قذارت [illegible]

یعنی جمیع کثیفها را
از شما زایل کرده اند
و یطهرکم تطهیرا

حضرت رسول او را هم داخل در عبا کرد و بعد از آن حضرت فاطمه آمد او را هم داخل
در عبا کرد پس حضرت امیر المومنین ع داخل شد او را هم داخل در عبا
کرد بعد از آن آیه مبارکه تطهیر را بر ایشان خواند و بالجمله ثعلبی از ابو سعید
خدری روایت کرده که حضرت پیغمبر ص فرمود که این آیه در شان پنج تن نازل
شده است در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه صلوات
الله علیهم اجمعین و اما علم و فضل حضرت از آن ظاهر تر که محتاج بدلیل
و بیانی باشد فوا اسفاه که با آن کثرت عدو و معاندین که چه سعیها
در اطفاء آن سراج منیر نمودند چنانکه بنی امیه با وجود اینکه شرق
و غرب عالم را مالک شدند و غایت سعی در انهدام خاندان نبوت
کردند و احادیث بسیار در اظهار عیب و بدی آن مولای متقیان
وضع نمودند و در منابر لعن بر آن حضرت کردند و شیعیان و محبان

او را قتل و غارت و حبس نمودند و مردم را از روایت فضایل او منع نمودند
حتی حرام کردند بر مردم که نام آن بزرگوار بر زبان جاری بکنند جز
سب و ذکر معایب و مع هذا مناقب و مآثر او جمیع خافقین و محامد و
مفاخر او کل ثقلین را احاطه نموده کتب و اساطیر مخالف و موافق بتعداد
کرامات و کمالات او گویا و ناطق و زبر و طوامیر مسطر و محتوی بر احصای
معجزات و خوارق عادات او متفق کدام کتابیست که مزین بلآلی
مدایح و فضایل او نیست و کدام دفتریست که موشح بجواهر مکارم و
فضایل او نه تفتیش دیده نشد که محتوی بر ذکر صفات حمیده او نباشد
و مؤلفی را کسی بر نخورد که منطوی بر ذکر خصال پسندیده او نبود حتی ابن ابی
الحدید که از اکابر اهل سنت است گفته است که فضایل آن جناب بحدی است
که متعرض درک و بیان او گردیدن سماجت است نعم ما قیل کتاب فضل ترا آب

بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری و هر چند خصما در اخفاء نام
آن رفیع الشان کوشیدند بلندتر شد و فضایل او بیشتر منتشر گردید مانند
مشک که هر چه پنهانش کنند رایحه او آشکار است که تواند آفتاب را
بکف دست پنهان نماید از انجمله اخطب خوارزمی که از مشاهیر علمای
اهل سنت است روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمودند که خدا برادر
من علی را آنقدر فضایل عطا کرده است که نمی توان احصا نمود پس هر که
ذکر کند فضیلتی از او و اقرار باو داشته باشد خدا او را میامرزد و کسیکه
فضیلتی از او بنویسد تا اثر از آن نوشته باقی باشد ملائکه از برای او
استغفار میکنند و کسیکه فضیلتی از او بشنود گناهانی را که پیش از شنیدن
مرتکب شده است خدا می آمرزد و کسیکه نظر کند بفضیلتی از فضایل آنحضرت
خدا تعالی می آمرزد گناهانی را که پیش از نظر مرتکب شده است و بعد از آن

فرمودند که نظر کردن بر روی علی عبادتست و قبول نمیکند خدا ایمان کسی را
مگر بدوستی علی ع و بیزاری جستن از دشمنان او و که همچنین خوارزمی بار روایت
کرده است که حضرت پیغمبر ص فرمودند که اگر همه درختان قلم شوند و همه دریاها
مرکب شوند و همه جنیان حساب کننده شوند و همه افراد انسان نویسنده
شوند قدرت بر احصاء فضائل علی ع ندارند دیگر آنکه ابن مغازلی شافعی
که از اعاظم و اکابر سنیان است در کتاب مناقب خود از ابو ایوب
انصاری روایت کرده است که وقتیکه جناب پیغمبر ص بیمار شد حضرت
فاطمه بعیادت او رفتند و حضرت رسول را از ضعف و نقاهت
داشتند پس حضرت فاطمه ع که پدر خود را با آن حالت مشاهده نمود شروع
در گریه کرد حضرت پیغمبر ص با او فرمود که ای فاطمه بدرستیکه خدای تعالی ابتدا
نظر کرد بر اهل زمین و پدر ترا از جمیع اهل زمین برگزید و او را پیغمبر کرد

و در مرتبه دوم نظر کرد بر اهل زمین و شوهر ترا برگزید پس وحی کرد بمن که ترا
با او تزویج کنم و او را وصی خود کنم ای فاطمه آیا نمیدانی که بسبب کرامت تو
در نزد خدا خدا ترا بکسی تزویج کرد که بزرگترین مردمست از جهة علم و حلم
و ایمان الحاصل اینکه در این مقام اگر بنای بیان فضائل جناب علی بن ابیطالب
بنحو تفصیل نماید مطلب از دست بیرون خواهد شدن فلهذا قدری
که موجب اثبات فضل آنحضرت فی الجمله گردد تحریر شد و که همچنین علم و دانش
و درایت و بینش آن منبع کمال را هیچ احدی از ارباب فهم و بصیرت
تشکیک نکرده [illegible] جمیع علماء از هر مذهب که باشند افتخار بانتساب خود بآن
حضرت می نموده اند چنانچه امام فخر رازی که از جمله متعصبین اهل سنت
اعتراف باین معنی کرده است و ابن عباس که رئیس مفسرین است شاگرد آن حضرت
بوده و جمیع اهل سنت باین معنی معترفند و از ابن عباس پرسیدند که

نسبت علم تو با پسر عمت چگونه است گفت مثل نسبت قطره بدریا و گفت آنحضرت
شبی را از اول شب تا دمیده صبح تفسیر بای بسم الله از برای من نمود و بجائی
منتهی نشد و فرمود که لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا فی تفسیر
باء بسم الله یعنی اگر بخواهم که تفسیر بای بسم الله نمایم بحیثیتی که بکتابت
در آورده شود بار می توان نمود هفتاد شتر را و اما علم صرف و نحو و
عربیه اظهر است از بیان انتسابش با آنحضرت زیرا که حکایت ابو الاسود
دئلی از جمله مشهورات است بلکه از جمله متواترات است و اما علماء قراءت
انتسابشان با آنحضرت نیز ظاهر و روشن چه اعظم قراء عاصم و ابو عمرو
است و ایشان از جمله شاگردان آن حضرت بوده اند بالاتفاق
و اما علم فقه و احادیث و مسائل شرعیه و احکام فرعیه همه انتساب
دارد با آنحضرت چه بنای فقه مسلمین بر پنج مذهب است اول مذهب جعفری

صلوات الله علیه است و انتساب این مذهب با آنحضرت ظاهر و روشن است
دوم مذهب حنفی است و واضع این مذهب ابو حنیفه [illegible] بوده
و او شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و انتساب علوم آنحضرت
بحضرت امیر واضح و روشن است سیم مذهب مالکی است و واضع این
مذهب مالک است و او شاگرد ربیعه و ربیعه شاگرد عکرمه و او شاگرد ابن عباس و
او شاگرد آنحضرت است چنانچه مذکور گردید چهارم مذهب شافعی است و
شافعی که واضع این مذهب است شاگرد مالک بود و انتساب مالک با آنحضرت
معلوم شد پنجم مذهب حنبلی است که احمد حنبل وضع نموده و او شاگرد
شافعی بوده پس معلوم شد که همه فقهاء و محدثین و مفسرین آنچه گفته
و میگویند رشحی است از رشحات سحاب فضل آن مولی و نمی است از بحار علم
آنسرور و دلیل بر مدعا قول اشرف انبیاء است که علی اقضاکم یعنی علی در حکم

کردن بهتر از شما مایت و شکی نیست که کسیکه در احکام شرعیه بالاتر از همه
کس بود باید او اعلم از همه نسبت بجمیع قواعد شرعیه بوده باشد و این از
خاصه و عامه بصحت پیوسته منکری ندارد و همچنین مرویست از عبد الله
بن مسعود گفت که من بودم در خدمت پیغمبر پس سایلی سوال کرد از آنحضرت
در باب علی فرمودند حضرت که قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی
علی تسعة اجزاء و الناس جزء واحدا یعنی منقسم شد حکمت که علم
بحقایق اشیا کماهی و فهم جزئیات قوانین شرعیه بماهی بوده باشد
برده جزو نه قسم بعلی داده شد و بجمیع مردمان یک جزو داد و همچنین
مرویست از ابن مسعود که گفت پیغمبر ان القرآن علی سبعة احرف
ما بقی منها حرف الا له ظهر و بطن و ان علی بن ابی طالب عنده
علم الظاهر و الباطن چنانچه خود آنجناب فرموده که تعلیم کرد مرا

پیغمبر

پیغمبر خدا هزار باب از علم که از هر بابی گشوده شد هزار باب دیگر پس کسیکه
معلم او اشرف موجودات یعنی خاتم النبیین بوده باشد بلاشک علم ظاهر
و باطن قرآن در نزد او خواهد بود و باز فرموده آن حضرت که و الذی فلق
الحبة و برء النسمة لو سألتمونی عن آیة آیة فی لیل نزلت
او فی نهار انزلت مکیها و مدنیها سفریها و حضریها و
ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و تأویلها و تنزیلها
لاخبرتکم فقام علیه رجل من اقصی المجلس متوکیا علی عکازة فلم
یزل یتخطی الناس حتی دنی منه فقال یا امیر المومنین دلنی
علی عمل اذا عملته نجانی الله من النار فقال له اسمع یا هذا
ثم افهم ثم استیقن قامت الدنیا بثلثة بعالم ناطق مستعمل
لعلمه و بغنی لا یبخل بما له علی اهل دینه و فقیر صابر فاذا

کتم العالم علمه وبخل الغنی بماله ولم یصبر الفقیر فعندها
الویل والثبور یعنی قسم بشکافنده حبه وخلاص کننده رقبه که
اگر درخواست کند از من از هر آیه آیه که کدام در شب وکدام در روز
نازل شده وکدام مکی وکدام مدنی است کدام در سفر وکدام در حضر از
ناسخ واز منسوخ از محکم ومتشابه آیات از تاویل وتنزیل او وهر آینه
خبر صریح دهم همه آنها را پس شخصی از منتهای مجلس خواست بر عصائی
تکیه زده در میان خلق گام زد تا نزدیک حضرت رسید پس عرض
کرد که مرا دلالت کن بر عملی که موجب نجات از آتش جهنم باشد پس حضرت
فرمودند که بشنو ای مرد وپس بفهم ویقین دار که قائمست دنیا
بر سه چیز بعالمی که عامل باشد وعلم خود را در میان خلق نشر کند
تا مردم از او بهره یابند وبمال داری که بخل در انفاق بر برادران فقیر

ایمانی

ایمانی خود نکند وفقیری که در فقر خود صابر باشد پس اگر پنهان کند عالم علم خود
را وانفاق نه نماید مال دار مال خود را وصبر نکند فقیر بر فقر خود پس وای
بر حال ایشان گویا حضرت راه نجات سائل را در صبر دانست بجهة
فقرش یا انفاق را یا وارشاد فرمودند چه احتمال دارد مال
دار وبخیل در انفاق بوده واحتمال شق ثالث نیز والله تعالی اعلم وهمچنین میردوم
مرویست که حضرت رسول روزی بحضرت امیر فرمودند که اگر نمیترسیدم
که امت من در حق تو بگویند آنچه در حق عیسی گفتند هر آینه میگفتم در شان تو چیزی را
که بعد از آن بهر گروهی که گذر کنی خاک قدم ترا بر دارند وبقیه آب دست
شستن ترا بگیرند ولیکن بس است ترا که از منی ومن از توام وتو وارث
منی ومن وارث توام واز برای من بمنزله هرونی نسبت بموسی واین حدیث
نیز از طرق خاصه وعامه بصحت پیوسته واز این حدیث استفاده فضایل

بسیاری از حضرت توان نمود و از آن جمله که فرمود تو بمنزلهٔ هرونی بمن موسی
شکی نیست که عمل هرون بنحو خلافت و نیابت بوده و مع هذا آنحضرت موسی
خود وجه رجحانی ثابت نمود که هو افصح لسانا منّی و در این ماده که احتمال
ندارد جهة رجحانی اصلا پس بتوبه لاجرم در علم و دانش ثابت نتا یعنی
خلافت مستحق گردد و این لازم دارد که چنانچه پیغمبر اعلم ناس بوده
خلیفهٔ او باید اعلم ناس باشد اگرچه علم خلیفه بواسطهٔ اکتساب از نبی
باشد چنانچه آنحضرت فرموده اند که اگر من متمکن شوم هر آینه حکم خواهم
کرد میان اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان
اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل قرآن بقرآن ایشان بخدا قسم که نازل نشده
آیهٔ جز اینکه میدانم در شان که نازل شده و از برای چه امری نازل شده است
و امّا علماء کلام آنچه از مطالب حقّه عالیه که دارند از آن حضرت

صلا

چنانچه اگر کسی تتبّع کلمات آنحضرت نموده باشد میداند که کلّیه مسائل کلامیه مأخوذ
از کلمات آنحضرتست پس علم کلام منسوب بآنحضرت خواهد بود چنانچه متکلّمین
معتزله همه منسوبند بمشایخ ایشان که حسن بصری و واصل بن عطا شاگرد
ابو علی جبائی بوده و او شاگرد ابو هاشم بوده و او شاگرد عبد الله بن محمّد
بن الحنفیه و او تلمیذ پدرش و پدرش شاگرد پدر خود امیر المؤمنین بود و امّا
متکلّمین اشاعره استاد ایشان شیخ ابو الحسن اشعری بوده و او شاگرد
ابو علی جبائی بوده و انتسابش بحضرت معلوم گردید و امّا متکلّم خوارج اگرچه
مردود شدند امّا منسوبند بمشایخ خود که اینها از تلامذهٔ حضرت بوده
اند و انتساب متکلّمین شیعهٔ امامیه و زیدیه و سائر فرق شیعه بآنحضرت
هم معلوم و بی نیاز است از بیان و امّا علم تصوف و حکمت و طریقه سلوک عرفانیه
شبهه نیست که صوفیه و ارباب عرفان از انتساب خود بآن مرشد راه

هدایت تفاخر می نمایند و خرقه خود شان را بآن مولی میرسانند چنانکه روسای
این طایفه چون شبلی و بایزید بسطامی و معروف کرخی و جنید بغدادی و غیرهم
اعتراف نموده که ما نمی هستیم از آن هم بعضی از ایشان اوقات عمر خود را در خدمت
آستانهٔ اولاد طاهرین آنحضرت صرف نموده اند چنانکه بایزید بسطامی سقای
حضرت بوده شارح مواقف گوید در بانی معروف کرخی بصحبت پیوسته
و اما سقائی بایزید یقیناً معلوم نیست و دیگر از علوم ارباب علم حکمت
و معرفت حقایق اشیاء و علم حروب و اسلحه و سیاست مدن و سایر علوم
غریبه از اعداد و حروف و جفر جامع و غیرها معلوم که احدی را نرسیده که
غاشیه کش آنحضرت تواند بود و همین لایحت از خطب نهج البلاغه
خصوصاً در خطبهٔ شقشقیه که معدن حکمت و منبع طریقت و حقیقت است و در
باب سیاسات و حروب موافق و مخالف را اتفاق است چنانچه در

ذکر شجاعت حضرت خواهد مفصلاً معلوم شد و اهل حساب و حروف و جفاین
نیز خود را از انتساب بآنحضرت سرافراز دارند چنانچه این برای متتبع
مخفی نیست فالحمد لله که آنچه از امور مذکوره و سایر معارف در
کلمات خطب آن والا جاه رسیده عشری از اعشار در کتب هیچیک از
حکماء و عرفاء و سایر فحول علماء و فضلا نیست و نخواهد بود چه ثمره این
علوم تکمیل نفس و تحصیل قطع است پس کسیکه بگوید لو کشف الغطاء
ما ازددت یقیناً یعنی اگر پرده از میان برداشته شود یقین من
هیچ زیاد نمیشود یعنی اشیا را بنحوی که قطع دارم دارم با اینکه احدی را اتفاق
تفوه باین کلام قویم بحصول نپیوسته و هیچ موحدی نتوانست ادعای
چنین سخن بزرگ نماید جزئیهٔ حقایق و غوامض بکار معرفت و دقایق
چگونه تواند که لب مطالب کلیه از عقلیه و نقلیه مفصلاً در نزد او

سیتر

دار

بباشد چنانکه جناب پیغمبر در شان آن عالیشان فرموده‌اند که تو میشنوی آنچه
را من میشنوم و می بینی آنچه را من می بینم شبهه نیست که علم نبی باشیاء کافه
بمشاهده بود پس علم حضرت نیز چنان خواهد بود اکنون گویند که چه میگوئی
در جمع میان قول نبی که فرمود ما عرفناک حق معرفتک باول
مذکور گوئیم که چون بنای رساله بر اختصار است مرتکب جمع بین
حدیثین شدن موجب تطویل خواهد بود و حقیر توفیق بین کلامین را
بجهت وجه در بعض تعالیق خود نموده ملخص کلام مؤید این معنی حدیثی است
که ابو المؤید خوارزمی که از بزرگان علماء اهل سنت است در کتاب مناقب
از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسول
فرموده که داناترین امت من بعد از من علی بن ابی طالب است
گوید که ای طالب راه حق کسیکه در حق او گفته شود لو ان الریاض

اقلام

اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا
فضائل علی بن ابی طالب یعنی اگر اشجار همه قلم شوند و دریاها
مرکب و جن وارسی کننده و انس نویسنده نتوان بشماره
در آورد فضائل علی بن ابی طالب را چنانچه ابن عباس این
حدیث را روایت کرده است مرفوعاً و باز روایت شده که شخصی با ابن
عباس گفت که سبحان الله چه بسیار است مناقب امیر المؤمنین
علیه السلام من اگر بخواهم می توانم که سه هزار منقبت آن [illegible] را احصا
کنم ابن عباس گفت که چرا نگفتی سی هزار بلکه با وجود این میتوانند
شد رفض چنین شخصی نمود و ریسمان بحلق او انداخت و از خانه کشیدند
که بیعت کن و بواسطه این خواهش پهلوی دختر رسول خدا را صدمه
زد که طفل سقط نماید فسبحان الله از آن خلفاء ضلال علیهم اشد

اللعن والوبال بالجمله که علم و دانش ایشان آن بود که اول ایشان گفت
صراحةً اقیلونی اقیلونی فلستُ بخیرٍ منکم وعلیٌّ فیکم یعنی واگذارید مرا
واگذارید چه نیستم من بهتر از شما و حال اینکه علی است در میان شما و دوم
ایشان سراپا عین بی ادراکی و بی فهمی بود چه در وقایع بسیار و قضایای
بیشمار در احکام شریعت خطا کردی حضرت ارشاد او می فرمودی و
او مکرر میگفتی که لولا علیٌّ لهلک عمر حتی گفت که کل الناس افقه
من عمر حتی المخدرات فی الحجال یعنی همه مردمان از من بهترند
حتی زنهای عرب که در حجله اند و سیم ایشان که معلوم اساس شرب و لواط
و زنا او و چه مناسب مقام رباعیست که بعضی فضلاء در ترجمه حدیث
گفته اند که: کبر بر سد کسی که علی را نظیر است: با او بگو که آب سبوی کلاب
نیست: در نزد کبریا بجز از فخر انبیاء: آن کس را اتمام نیز است بو

تراب نیست و دیگر از آن صفات که متعلق بقوه عملیه نفس است یکی
شجاعت است و آن از جمله متواترات است که غزوات آن سرور شجاعت
چگونه بوده حتی دفاتر و طوامیر از کتب عربیه و فارسیه نظما و نثرا
از حکایات حروب و غزوات و روایات صدمات مبارزی
آن سرور و ضربات آن غضنفر مشحون و مزین است و در السنه و افواه
ضربت شست مبارکش ضرب المثل یکی از ضربات او ضربی است
که بر عمرو بن عبدود زد که پیغمبر در شان او فرمود ضربةُ
علیٍّ یومَ الخندقِ خیرٌ من عبادةِ الثقلین یعنی ضربت علی
در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس و در آن روز
جبرئیل امین صدا در داد و در میان زمین و آسمان که
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و هرگز نشد که در روز

هیجا و جنگ از شجاعی هزیمت اختیار نماید و احدی از شجاعان
عصر شجاعان در نبرد وی و از اینجاست که گفته آمده هر گاه
قد مبارک علم می کرد هر یک از راکب و مرکب را در طول
دو پاره میکرد و هر گاه پشت همایون خم میکرد هر یک از راکب
و مرکوب در آمد و همه میمون فتح و ظفر یافت و در جمیع غزوات
آن فخر کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات با وجود اینکه سن
شریفش از هجده تجاوز نموده بود و عمر در شان او گفت
که لولا سیفه لما قام عمود الاسلام یعنی اگر شمشیر علی نمی بود
ستون دین اسلام بر پا نمیشد خواهر عمرو بن عبدود بعد از کشته
شدن او شعری چند در تعزیه برادرش انشاء کرده که مضمون
بعضی از اشعارش این است که اگر قاتل عمرو علی نمی بود هر آینه

تا زنده بودم گریه میکردم اما چون کشته شده اشجع ناس است که پدر او
پادشاه و خود شیر بیشه هیجاست و یگانه در شجاعت و بی نظیر در
کرامت لهذا مرا عاری و برادرم را ننگی نیست ملخص کلام اینکه اگر
بنای نقل غزوات شود کتابها خواهد نوشته شد چه جای اینکه
این وجیزه را طاقت آن باشد و یکی از آن صفات سخاوت
آنحضرت است و این نیز از جمله واضحاتست که اسخی ناس آنحضرت بوده
هر چه داشت بفقراء داد حتی اینکه روزها با عیال خود روزه می
گرفت و افطار شب خود را صرف نمی کرد و بفقرا میداد چنانکه در مجمع البیان
از ابن عباس و مجاهد و ابو صالح روایت نموده و در کتب خاصه
و عامه نیز روایت شده که وقتی حسنین علیهما السلام بیماری عارض
شده بود رسول خدا با رؤسای قریش بعیادت آن دو بزرگوار

رفتند آن عالیجناب رسالت مآب با امیر المؤمنین خطاب نمود که
کاش نذری بجهت شفای ایشان می‌نمودید حضرت امام نذر کرد که اگر
حق تعالی ایشان را شفا بخشد سه روز روزه بگیرند حضرت فاطمه
و فضه هم نذر کردند و بروایتی حسنین هم نذر کردند حق تعالی ایشان را
از شفاخانه غیب شربت شفا چشانید خلعت صحت پوشانید
چون خواستند که روزه بدارند و قوتی در خانه نداشتند امیر المؤمنین
سه صاع جو از جهودی وام گرفت و بروایتی باجرت گرفت که پشم
بجهه او بریسند و آن جو را تسلیم فاطمه نمود که آن را آرد و نان کنند
آن معصومه روز اول که همگی روزه داشتند یکصاع جو را دستاس
کرد نان پخت و بعد از نماز شام چون جهة افطار نشستند مسکینی بدر خانه
آمده سؤال نمود آن سخاوت پیشگان نان ها را بوی دادند و خود

باب

باب افطار نمودند روز دیگر را هم روزه داشتند بنور
سابق حضرت علیه السلام یکصاع دیگر آرد نان ساخت با وقت
افطار بعد از نماز شام بافطار که نشستند یتیمی مسکین آمد نانها را
باو دادند و خود باب افطار نمودند تا شب سیم باز بنای افطار
که شد اسیری بر در خانه آمد بمقتضای سخاوت جبلی نانها را
تسلیم او نموده خود باب افطار نمودند و در روز چهارم
امیر المؤمنین با آن دو گوشواره عرش مجید بخدمت حضرت رسول
رفتند و از غایت ضعف اعضای آن دو بزرگوار میلرزید آنحضرت
چون ایشان را با آن حال دید بگریست در آن وقت جبرئیل
از جانب رب جلیل این آیه را آورد که إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ
مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ

مسکینا ویتیما واسیرا یعنی میخورانند خورشش را با وجود نهایت
احتیاج خود بجهت دوست داشتن خدا بیچاره و کودک بی پدر
و دستگیر شده را و همچنین بسیار خود را مزدوری وا داشته و
اجرت را در راه خدا صرف کردند از آن جمله هزار بنده از اجرت
مزدوری خود آزاد نمودند و این حکایت متواترست احدی را انکاری
نیست بلی چنین کسی را سزاست که تواند گفت انا قسیم الجنة و
النار شاهد مقام حدیث ثعلبی ست که باسناد خود در تفسیرش
روایت کرده که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود
حدیث میگفت ناگاه مردی آمد عمامه بر سر و روی خود بسته
بود هر حدیثی که ابن عباس از پیغمبر نقل میکرد آن مرد تصدیق
می نمود پس ابن عباس گفت که سوگند میدهم ترا بخدا که بگو

کیستی پس آن مرد عمامه را از روی خود برداشته گفت
ایها الناس هر کس مرا شناسد شناسد و هر کس نشناسد
بداند که من ابوذر غفاری میباشم شنیدم از رسول خدا
باین دو گوش و اگر نه کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم
و اگر نه کور شود هر دو که یقول علی قائد البررة و قاتل الکفرة
منصور من نصره مخذول من خذله اما انی صلیت مع
رسول الله صلی الله علیه و آله یوما من الایام صلوة
الظهر فسأل سائل فی المسجد فلم یعطه احد فرفع السائل
یده فقال اللهم اشهد انی سألت فی مسجد رسول
الله صلی الله علیه و آله فلم یعطنی احد شیئا وکان علی
راکعا فاومی الیه بخنصره الیمنی وکان یتختم فیها فاقبل

السائل حتى اخذ الخاتم من خنصره وذلك بعين النبي صلعم فلما
فرغ من صلوته رفع راسه الى السماء وقال اللهم ان موسى
سالك فقال رب اشرح لى صدرى ويسر لى امرى و
احلل عقدة من لسانى يفقهوا قولى واجعل لى وزيرا من
اهلى هرون اخى اشدد به ازرى واشركه فى امرى فاوحيت
عليه قرآنا ناطقا سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما
سلطانا فلا يصلون اليكما باياتنا اللهم وانا محمد نبيك
وصفيك اللهم فاشرح لى صدرى ويسر لى امرى
واجعل لى وزيرا من اهلى عليا اشدد به ظهرى قال
ابوذر رضى الله عنه فما استتم رسول الله صلى الله عليه
وآله الكلمة حتى نزل عليه جبرئيل عليه السلام من عند الله

فقال

فقال يا محمد اقرأ فقال وما اقرأ قال اقرأ انما وليكم الله
ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون
الزكوة وهم راكعون يعنى ميگفت رسول خدا که على عليه السلام
پيشواى نيكوكار است وكشنده كافران است يارى كرده شده است
هر كه او را يارى كند مخذول است هر كه او را يارى نكند
بدرستيكه من نماز كردم با رسول خدا صلعم در روزى از روزها
نماز ظهر را پس سائلى سؤال كرد در مسجد وكسى او را چيزى
نداد پس بلند كرد سايل دست خود را بسوى آسمان
وگفت خداوندا گواه باش كه من سوال كردم در مسجد رسول خدا
پس من كسى چيزى نداد ودر آن وقت حضرت على عليه السلام
در ركوع بود پس اشاره كرد بجانب آن سايل بانگشت

کوچک دست راستش و همیشه انگشتر را در آن انگشت میکرد
پس سایل آمد ما انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و آن را
حضرت رسول مشاهده فرمود پس چون از نماز فارغ شد
سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا براستیکه موسی ع
سوال کرد از تو و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان
و آسان بکن برای من کار مرا و بگشا گره از زبان من که بفهمند
سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که آن هرون است
برادر من محکم گردان باو بازوی مرا و شریک گردان او را
در کار من پس فرستادی باو قرآن را که ناطق است یعنی
باو خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی ترا
به برادر تو و قرار دهم برای شما هر دو سلطنت و استیلائی

که نرسند بشما بسبب آیات ما خداوندا منم محمد و پیغمبر تو و بر
و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان
گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل
من که او علی است محکم گردان باو پشت مرا ابوذر رضی الله
عنه گفت هنوز تمام نشده بود سخن آنحضرت که جبرئیل ع
نازل شد از جانب خدای عز و جل و گفت ای محمد بخوان
حضرت فرمود چه بخوانم گفت بخوان آیه انما ولیکم الله و رسوله
تا آخر آیه که حاصل معنی اینست که نیست صاحب اختیار و اولی
بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند
و آنانیکه بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتیکه
در رکوعند و شیخ محیی الدین اعرابی در فتوحات خود

نقل کرده است که بصحت پیوسته است که انگشتری را که آنحضرت در نماز
تصدق نمودند مساوی خراج شام بود قیمتش و خراج شام سیصد خروار
نقره و چهار خروار طلا بود و معاویه اسکنه الله فی الهاویه با شدت
عناد او در خصوص سخاوت آنحضرت گفت که او است که خانهای مملو
از اموال را تصدق میکند تا هیچ باقی نمی ماند و جای آن اموال را
جاروب میکند و در آن جا نماز میکند و او است که اگر یک خانه
پر از طلا و یک خانه پر از کاه باشد هر دو در نزد او مساویست و خانه
طلا را پیش از خانه کاه تصدق می نماید تا هیچ چیز از او باقی نماند پس
بعد از آنکه دانستی دلالت حدیث را بر سخاوت آنحضرت بدانکه این
حدیث نیز دلیل واضح و نص صریح است بر امامت و خلافت آنحضرت
بچند طریق اولا آنکه علماء و مفسرین خاصه و عامه اتفاق

کرده اند که این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و در نزول
آیه در شان حضرت احدی از فریقین را انکاری نیست و وجه دلالتش بر
مدعا گوئیم که کلمه انما در آیه شریفه باتفاق اهل عربیه و ائمه اصول و تفسیر
افاده حصر میکند و دیگر ولی اگر چه در لغت بمعنی یار و دوست
و صاحب اختیار در امور و اولی بتصرف آمده لیکن معلوم است
که دو معنی اول در این مقام نمیتواند مراد باشد چه بمقتضای آیه کریمه
والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض جمیع مؤمنین و مؤمنات دوست
و یار یکدیگرند و مع هذا اختصاص بخدا و رسول و بعضی مؤمنین
که موصوف باوصاف مذکوره باشند لغو و بیفایده خواهد بود
پس باید مراد معنی آخر که اولی بتصرف است باشد و مراد از
الذین آمنوا نیز حضرت امیر المؤمنین است بدلیل اجماع بلکه

اتفاق طرفین چنانچه مذکور شد پس آن نحو ولایتی که خدا و رسول
او را ثابت باید الذین آمنوا را حاصل باشد و معلوم شد که ولایت
در خدا و رسول بمعنی اولی بتصرف است پس والذین آمنوا که باتفاق
امیر المؤمنین مراد است باید بمعنی اولی بتصرف باشد و اولویت
تصرف خدا و رسول نسبت بعامه مسلمین در امور کافه مخلوقین است
پس در ما نحن فیه چنین خواهد بود و ما نمی خواهیم از امامت مگر این معنی را
چه ثبوت ریاست عامه بطریق نیابت است در ما نحن فیه بالاصاله
و اگر گویند که ایشان بلفظ جمع با اراده وحدت منافی ظاهر است
گوئیم با وجود مخصص که اتفاق مؤالف و مخالف است نکته
اراده تعظیم و قصد تفخیم تواند بود و این هم مناسب از بلاغت
و دیگر آنکه اجماع کرده اند که دلالت ندارد آیه بر غیر امامت امیر المؤمنین

و اولاد معصومینش علیهم السلام یعنی چنانچه در باب ائمه طاهرین نزول
آیه را اجماع کرده و در نفی دخول غیر نیز صریحا اجماع کرده اند
اما فرقه ناجیه شیعه رضوان الله علیهم قایلند که جمیع ائمه اثنی عشر
علیهم السلام در این آیه داخلند و در طریق ایشان مذکور است که هر یک
ائمه بفضیلت تصدق خاتم در رکوع فائز گردیده اند قطع نظر از
آیه کریمه اصل حدیث خود بنفسه نیز دلیل است بر امامت آنحضرت
چه دعا کردن حضرت در باره آنحضرت مانند دعا کردن موسی
است در باره هرون و درخواست حضرت که خداوندا بگردان از
برای من وزیری از اهل من که علی است و محکم گردان باو پشت
مرا و اثر استجابت دعای آنحضرت در همان ساعت دلیلیست روشن
که حضرت امیر نسبت به پیغمبر مانند هرون بود نسبت بحضرت موسی

چنانکه حدیث مشهور اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هٰرُوْنَ مِنْ مُوْسیٰ اِلّا اَنَّه
لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ صریح در این معنی و همچنین آیه کریمه اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ
اَمْوَالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِیَةً در شان آنحضرت
دلیلیست روشن بر این مدعا چنانچه آیه شریفه اَلَّذِیْنَ یَکْنِزُوْنَ
الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ
بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ در شان آن ثمره شجره ملعونه دلیلیست لایح و واضح
و یکی از آن صفات فصاحت است چه احتیاج بدلیل چیزیرا
که مسلّم عند الکل بود چنانچه فصحاء و بلغاء قاطبة متفق القول اند
که کلام آنحضرت فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق است و کسیکه
بهره از فصاحت داشته باشد نظر کند در خطب نهج البلاغة تا
این معنی برا او روشن شود خلاصه کلام افصح بودن حضرت از کل

بلغا

بلغا و فصحای عالم مجمع علیه است در نزد خاصه و عامه پس نقل
عبارات آن کلام الله ناطق در این مقام بجهت مدعائی ناراست
و دیگری حسن خلق آن رحم دل و طلاقت لسان و جبهه بازوی
آن مولی نسبت بدوست و دشمن و مدبر و مقبل معلوم با وجود
آن شجاعتی که شمه از آن نقل شد شگفته روئی آنحضرت
بحدی بود که دشمنانش او را حمل بر عیب کردندی چنانچه کسی
علیّ مزاح و خوش طبعی میکند از صعصعة بن صوحان معویه سکّه الله
فی الهاویه سؤال کرد که وصف علی را بیان کن گفت که در میان ما
که بود مانند یکی از ما بود با ما می نشست و چیز می خورد و با ما میگفت
و از ما می شنید و هر کجا که او را می خواندیم اجابت می کرد
با ما در نهایت تواضع و فروتنی و در نهایت شگفتگی بشکسی که

می کرد با وجود این طاقت تکلم با او نداشتیم و از او می ترسیدیم
چون اسیری دست و پا بسته از کسی که شمشیر برهنه در دست
داشته و خواهد او را گردن زند و دیگر از آن صفات
تواضع و فروتنی آن ثمره شجره الفقر فخری است و این از آن
حضرت متواتر است که دایم با فقرا و زیردستان مهربان
و متواضع و در نهایت فروتنی با کافه ناس و اکثر مجالست
آن بی نیاز از مخلوق با محتاجین و مساکین بوده و می گفته
که مسکینٌ جالسَ مسکیناً یعنی من مسکینی هستم که با مسکین
می نشینم و دیگر حلم و عفو آن حلیم اظهر از بیان و اکشف
از تبیان است و این ظاهر است از سلوک آنحضرت با دشمنان
خود چون ابن ملجم ملعون که معامله حضرت را با او شنیده که بعد از

اکه

اکه شمشیر بر فرق مبارک آن حضرت زده بود چه عطوفت
در شان آن ملعون فرموده اند و در حرب جمل که بر سعد بن
العاص و مروان بن الحکم و عبدالله بن زبیر غلبه نموده اند و ایشان را
اسیر کردند هیچ از ایشان تلافی نکردند و همه را رها فرمودند
با وجود آنکه عبدالله بن زبیر با آنحضرت دشنام داده بود
و آن کریم عاقل را بلفظ لئیم و احمق خطاب نموده بود و همچنین
با سایر دشمنان و این از کتب سیر و تواریخ معلوم است
و اما زهد و ورع آنحضرت علیه التحیات بمرتبه بود که از طول سجود پیشانی
نورانیش چون زانوی شتر پینه بسته و نماز و روزه او علی
الدوام چنانچه مرویست که در لیلة الهریر نطعی جهة آنحضرت
انداخته بودند که بر آن نماز میکرد و تیر از اطراف در پیش

او بر زمین می‌ماند و هیچ پروا نداشت تا از نماز و او را خود فارغ
شد و گویند در آن شب هزار تکبیر از آن حضرت شنیده شد
و در هر تکبیری یکی را بضرب ذو الفقار روانهٔ دار البوار
می‌نمود و انصافاه که در وصف عبادتش بس است فرمودهٔ
فخر کاینات که ضربةُ عليٍّ يومَ الخندقِ افضلُ من عبادةِ الثقلين
و خشوع آنحضرت آنچنان بود که گویند پیکانی بپای مبارکش
جا کرده بود هر چند خواستند بیرون آرند باعتبار شدت الم
نمی‌توانستند آخر در حین نماز بیرون آوردند که مطلق متأثر نشد
و در این مقام خواجه نصیر طوسی می‌فرماید وکانَ ازهدَ
الناسِ بعد النبي در شرح این کلام ملا علی قوشجی می‌نویسد لما
تواترَ من اعراضهِ عن لذاتِ الدنيا مع اقتدارهِ عليها

لاتساعِ ابوابِ الدنيا عليه ولهذا قال يا دنيا يا دنيا اليكِ
عنّي أبي تعرّضتِ ام اليّ تشوّقتِ لا حانَ حينُكِ هيهاتَ هيهاتَ
غُرّي غيري لا حاجةَ لي فيكِ قد طلّقتُكِ ثلثاً لا رجعةَ فيكِ
فعيشُكِ قصيرٌ وخطرُكِ يسيرٌ واملُكِ حقيرٌ وقال واللهِ لدنياكم
هذهِ اهونُ في عيني من عراقِ خنزيرٍ في يدِ مجذومٍ وكانَ اخشنَ
الناسِ مأكلاً وملبساً ولم يشبع من الطعامِ قطّ يعني اعراض آنحضرت
از لذات دنیویه بحد تواتر رسیده است با وجود آنکه کمال قدرت
بر جمیع لذات دنیویه داشت و مکرر بدنیا خطاب می‌فرمود که ای دنیا
ای دنیا دور شو از من آیا هرگز متعرض شده که مرا بدام فریب خود در آوری
و هرگز شوق کرده که مرا فریفتهٔ لذات خود کنی دور است دور است یعنی
هنوز نزدیک نشده است آن وقت که تو مرا فریب دهی تو دیگری را

مغرور خود کن که مرا هیچ حاجتی نیست بدرستیکه من ترا سه طلاقه نمودم دفعه
که رجوعی از برای تو نباشد ای دنیا عیش تو کوتاه است و قدر و منزلت تو کم است
و امید تو اندک است بعد از آن فرموده اند که آه آه از کمی توشه و دوری
راه و بزرگی مقصد و ناهمواری خوابگاه و فرمود که قسم بخدا هر آینه
دنیای شما در نزد من خوارتر است از استخوان خوکی که در نزد صاحب
جذام باشد و بود آن مولی درشت ترین جنس لباس هرگز لباس نازک نپوشیدند
و هرگز از طعام سیر نخوردند و میفرمودند که چگونه میشود که مسمی بامیر المومنین
باشم و در حوالی حجاز شکمهای گرسنه باشد و من طعام سیر بخورم و اغلب
اوقات ریزه های نان خشک که از جو بود تناول میکردند و نانهای خشکش در
انبان بود و همیشه سر انبان را مهر میفرمودند که مبادا از راه محبت فرزندان
او بآن نانها روغن مخلوط نمایند و نان خورش کم تناول میفرمودند مگر

سرکه

سرکه و نمکی و اگر ترقی در خورش میفرمودند شیر میخوردند و از لحوم میل کمتر میفرمودند
مگر بسیار کم و می فرمودند که لا تجعلوا بطونکم قبور الحیوانات یعنی
میفرمودند که شکمهای خود را قبور حیوانات مکنید و جامه آن خلوت
پوش في جنات تجری من تحتها الانهار و لباسها حریر
با وجود خشونت و درشتی که داشت علاوه در نهایت کهنگی و
مشتمل بر وصلهای بسیار هر وقت که پاره میشد گاهی بلیف خرما
و گاهی بپوست کهنه وصله و پینه میفرمودند و اگر آستین مبارک او دراز
می بود آنرا می بریدند و میدوختند فوا اشوقاه بشخصی که همیشه بگریه و تضرع
میفرمودند که ای دنیا مرا بلذات فانیه تو چه کار است و چگونه خود را
راضی نمایم بلذات فانیه تو که سراسر زایل و بی بقا است مخفی نماناد
که نهایت مرتبه زهد آنست که زاهد خود را ترقی دهد بمرتبه که لذات

دنیویه را مرتکب نشود بهیچ وجه و رفع علایق و قیودات از خود نماید
آن فخر موجودات چندین باره از این مراحل تجاوز نموده بلکه
حذف جمیع قیودات دنیویه و اخرویه نمود و قد الدنیا حرام علی
اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل
الله از خود نموده و در سلک اهل الله منسلک بلکه بالکلیه محو در لقاء تعالی
از خود با وجود بیخودی فنا مشغول بمطالعه کتاب جمال الهی غیر از خدا احدی
را منظور نداشته چنانچه فرموده اند که الهی ما عبدتک خوفا من
نارک ولا طمعا لجنتک بل وجدتک مستحقا للعبادة فعبدتک
یعنی بار خدایا بندگی نمیکنم ترا بجهة خوف از آتش جهنم و یا بطمع بهشت بلکه
ترا سزاوار بندگی یافته و ترا بندگی کنم و این نهایت ترقیات رتبه امکان
ست احدی از اوصیاء و اولیا قدم باین وادی نه نهاده اند چه مناسبت در

این مقام که گفته اند مرید به پیر پیغام زمن مرنج ای شیخ چرا که وعده تو
کردی او بجا آورد و اما صبر آن یعقوب منش در محن و بلایا و فتن بر
فراق چندین یوسف نیز معلوم و آخر انکار نه چنانچه آتش بر در
خانه که آن مهبط وحی الهی بود افروختند و در را سوختند و در بر
شکم مبارک سیده عالمیان زدند که طفل آنحضرت سقط شد و
ریسمان بحلق مبارک آنحضرت انداختند و او را کشیدند با وجود
آن شجاعت که شنیده صبر نموده مترنم بمضمون انما اشکوا بثی و
حزنی الی الله بود. و اما توکل و رضا و تسلیم و وفای و حیای آن
سرور نیز معلوم است چه کسیکه از خود سلب جمیع قیودات نماید و
مستغرق لجه عبودیت و طاعت و بشراشره متوجه جانب معبود خود
باشد چگونه تواند که غیر از خدا کسی دیگر را اعتماد نماید و غیر از رضا بقضاء

ربانی وتسلیم ووفای درکوی آن منتهای آمال عالمیان وحیا از ارتکاب
مناهی اوچه تواند اختیار نمود باینکه مکرر می فرمودند که اگر جمیع عرب
بردشمنی من پشت بر پشت هم دهند باکی ندارم واما غیرت آنحضرت
ووفایش درمادهٔ پیغمبر خدا بمرتبه بود که جان خودرا فدای او کرد ودر
خوابگاه او خوابید وخدا باو بر ملائکه فخر کرد وآیه دراین باب
نازل شد همچنانکه اهل سنت همه اعتراف براین کرده اند پس معلوم
شد که چنانچه صفات داخله وسمات متعلقه بنفس مخصوص بآنحضرت
بوده صفات خارجه که متعلقه بجسم وجوارح بود نیز اختصاص بآن
فرید دهر ووحید عصر داشته اما آن صفاتی که مدخلیت بنفس
وجسم ندارد واختصاص بآنحضرت ع دارد نسب وحسب آن اشرف
مخلوق است مخفی نماناد که دنائت وشرافت شخص بحسب وفور ان

اکرمکم

اکرمکم عند الله اتقیکم از انتساب برسول الله حاصل است
زیرا که مقرب تری از آن رحمة للعالمین در نزد خالق عالم نبود
ونخواهد بود پس هرکه بحضرت پیغمبر نزدیکتر او حسیب تر وشریفتر
باشد واز آنحضرت قریب تری وپرهیزکارتری نبود زیرا
که پسر عم پدری ومادری آنحضرت میباشند چه ابوطالب
برادر پدری ومادری عبدالله بود واین هم متواتر است
که هیچیک از اقربا واعمام که پیغمبر داشت مثل ابوطالب
حمایت او نکردند ومهربانی باو ننمودند حتی در ایام حیات خود
بکفالت آنحضرت مشغول بودند وآنحضرت هیچ خوف از دشمنان
نمی نمود واز این جهت هجرت نفرمودند بعد از رحلت
ابوطالب محتاج بهجرت شدند از خوف اعادی دین

علاوه بر این جناب علی ابن ابی طالب هاشمی الطرفین بود

زیرا که پدر او ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم و مادرش

فاطمه بنت اسد بن هاشم است واما تقوی و پرهیزگاری

او نیز مفصلاً محرر گردید پس از آن حضرت حسب تری کجاست

و اگر گوئی که حضرت فاطمه دختر رسول خدا است و اقرب است

به پیغمبر گوئیم او نیز زوج جناب علی ابن ابی طالب بوده

و کسی که داماد پیغمبر باشد البته اشرف است از غیر مصداق

الطیبات للطیبین و این دلیل از برای غیر نشود چه محبت پیغمبر بفاطمه

که مخاطبه ببتول العذراء و ام المومنین و سیدة النساء و بضعة النبی

و ام السبطین بود معلوم و مبرهن است احدی از دختران

حضرت را مرتبه فاطمه نبوده و دلیل بر مدعی آیه والنجم اذا

هوی ست چنانکه از طرق فریقین از پیغمبر روایت شده ست

و او محبوب ترین خلق الله بود در نزد پیغمبر خدا پس ثابت شد که علی

بن ابی طالب اشرف مخلوقات است بعد از پیغمبر نسباً و حسباً

و سبباً مؤیدِ مطلب آنست که آنحضرت والد سبطین و پدر حسنین

بود که آقایان جوانان بهشت میباشند چنانچه پیغمبر آنحضرت را

مکرر باین لقب میخواندندی و دیگر آنکه آنحضرت علی الاتفاق

داخل است در آیه کریمه قل لا اسئلکم اجراً الا المودة فی

القربی یعنی بگو ای محمد که من طلب نمیکنم از شما بعوض پیغمبری مزدی

را مگر دوستی خویشان را و خویشی علی با پیغمبر که معلوم شد پس

طلب حضرت پیغمبر دوستی علی را از مردم محقق پس دوستی خلق

بعلی واجب خواهد بود بلکه اخلاص با آنحضرت بهتر از همه عبادات

واقرب جمیع قربات است چنانکه از فریقین روایت شده که حب علی حسنة
لا یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع بها حسنة یعنی دوستی
علی ع حسنه ایست که ضرر نمیرساند باوجود آن هیچ سیئه و دشمنی علی
گناهی است که هیچ ثوابی باوجود آن نفع نمیرساند و باز وارد است
که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله
النار یعنی اگر اجماع و اتفاق میکردند مردمان بر دوستی علی علیه السلام
هرآینه خلق نمیکرد خدا آتش جهنم را الملخص کلام اخبار و احادیث
در باب وجوب محبت و تاکید اخلاص بآن نیکو طویت بمرتبه
ایست که این رساله را طاقت تفصیل آن باشد و ما یک حدیث
که خاصه و عامه بر آن اتفاق دارند عرض میداریم و آن خبر
اینست که مرغ بریان کرده روزی از برای پیغمبر آوردند

آنحضرت

آنحضرت گفت خداوندا حاضر کن در پیش من محبوب ترین مردم را
در نزد تو که با من شریک در اکل شود پس جناب علی بن ابیطالب
علیه السلام حاضر شدند و با حضرت هم اکل شدند پس الحمد
لله رحم الله آبائنا که طلب حق نموده متمسک شدند بحبل
المتین و دست از طاعت طاغوت شستند چنانچه پیغمبر خدا ص
فرموده اند مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها
نجی و من تخلف عنها غرق فوا لهفاه چگونه اسلامی است
که عامه ادعا کنند با اینکه پست و بی محبت ترند از فرق بلاد
کفر و شرک چه پادشاهان بلاد کفر صورت آن شیر خدا را در عبادتگاههای
خود کشیده و بعضی که بتیمن بر شمشیرهای خود نقش کرده اند و اخلاص
بآن حضرت دارند با همه بیگانگی ایشان با خدا و پیغمبر او پس بعون الله

بدلایل عقلیه ونقلیه مستنبط از کتاب وسنت بیان صوری نمودیم که عبارت
از اتصاف آنحضرت باشد بصفات کمالیه مذکوره که موجب امتیاز
اوست از غیر چه خارجیه وچه داخلیه چه علمیه وچه عملیه پس کبری را
که بادلهٔ قاطعه بیان کرده بودیم باو منظم میکنیم ونتیجه مبرهنه مدلله
اخذ مینمائیم وگوئیم که هرکه بچنین اوصاف موصوفست خلیفه است
پس مبرهن شد که علی خلیفه بلافصلست واین بی بضاعت
بجهة تکمیل اطمینان بعضی آیات واحادیث دیگر که صریح بر این
مطلب است ذکر می نماید که تا خاک خرمن شبهه را بالکلیه باد
دهد انشاء الله تعالی فصل سیّم در بیان بعضی آیات واحادیث
منصوصه بر خلافت مولای متقیان قال الله تبارک وتعالی
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل

فما

فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا
یهدی القوم الکافرین یعنی فرمودند باری تعالی که ای رسول
من برسان بمردم آنچه نازل شده بسوی تو از جانب پروردگار
واگر نرسانی پس رسانیده نخواهی بود رسالت مرا از خلق
وخدا حفظ میکند ترا از شر مردم وبدرستیکه خدا هدایت
نمیکند گروه کافران را واین آیه باتفاق مفسرین وروات خاصه
وعامه در سال حجة الوداع در شأن حضرت امیر المؤمنین ع
نازل شده وهمچنین از جمله مسلمات بلکه از متواتراتست بین
الفریقین قصهٔ غدیر خم وحکایت خطبه که حضرت در آن روز
انشا فرمودند لیکن طرق روایات مختلفه است از آن جمله
مسعود بن ناصر سجستانی که از ثقات علمای مخالفانست

در کتاب ولایت خود حدیث غدیر را از صد و سی و پنج نفر
از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری بهفتاد و
پنج طریق روایت کرده است و ابن عقده حافظ بصد و پنج
طریق روایت کرده است و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار
روایت کرده است و اما تفصیل این قصه چنانچه صاحب
کتاب نشر و طی از حذیفه بن الیمان روایت کرده این است
که حق تعالی فرستاد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه را
که اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ
وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ مِنَ
الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُهَاجِرِیْنَ یعنی پیغمبر سزاوارتر است بمومنان
از جانهای ایشان و زنان او مادرهای ایشانند و خویشان

رحمی بعضی از ایشان سزاوارترند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنان و
مهاجران پس صحابه گفتند چیست آن ولایتیکه شما بآن سزاوارترید
از جانهای ما پس حضرت فرمود که آن شنیدن و اطاعت کردنست
در آنچه موافق خواهش شما باشد یا نباشد و صحابه همه گفتند که شنیدیم
و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد وَ اذْکُرُوْا نِعْمَةَ
اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیْثَاقَهُ الَّذِیْ وَاثَقَکُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا
وَ اَطَعْنَا یعنی یاد آرید نعمت خدا را بر شما و پیمان او را که محکم کردانید
بر شما در وقتیکه گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در وقتی بود که
حضرت رسول ص در مدینه بود پس چون رفتیم بسوی مکه در خدمت
آنحضرت برای حجة الوداع پس جبرئیل ع نازل شد و گفت پروردگار
ترا سلام میرساند و میفرماید که علی ع را نصب کن که هادی و

و پیشوای مردم باشد حضرت رسول الله در گریست که ریش
مبارکش تر شد و گفت ای جبرئیل عهد قوم من بجا نیامد نزدیکست
و من ایشان را خواهی نخواهی بضرب شمشیر بدین آورده ام
تا اطاعت من کرده اند پس حال چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان
مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت
پیغمبر علی ع را بیمن فرستاده بود و در مکه با آنحضرت ملحق
گردید روزی علی ع در نزدیک کعبه نماز می کرد چون برکوع رفت
سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیه
انما ولیکم الله نازل شد پس حضرت رسول الله گفت
الله اکبر و آیه را بر ما خواند و گفت برخیزید تا ببینم این صفاتی که
خدای تعالی در این آیه فرموده در که ظاهر شده چون حضرت

رسول

رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت پرسید که از کجا
میآئی گفت از نزد این مرد که نماز میکند و این انگشتر را در رکوع نماز
بمن داد پس حضرت رسول بار دیگر الله اکبر گفت و بجانب علی ع
روانه شد و باو گفت امروز چه کار خیر کرده علی ع تصدق نمودن
انگشتر را مذکور ساخت حضرت بار سیم تکبیر گفت پس منافقان
بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمیآرد که او بر ما
مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که او را بدل کند بدیگری چون
این سخن را بخدمت حضرت عرض کردند الله تعالی این آیه
را فرستاد قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي
تا آخر آیه یعنی بگو یا محمد صلی الله علیه و آله که نمیتوانند بود برای من
اینکه بدل کنم از پیش نفس خود پیروی نمیکنم مگر آنچه را

وحی آمده است بسوی من بدرستیکه می ترسم من اگر معصیه
کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل گفت
یا رسول الله تمام کن امر خلافت را حضرت فرمود ای
حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را در اغیاب
پس جبرئیل ع بالا رفت بعد از آن حضرت رسول الله ص امر کرد
مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند تا بمنزل جحفه رسیدند
فرود آمدند و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل ع
نازل شد و گفت امامت علی ع را ظاهر گردان حضرت
حضرت رسول ص گفت خداوندا بدرستیکه قوم من نو مسلمانند
اگر این امر را ظاهر کنم خواهند گفت رعایت پسر عمش کرده
چون بغدیر خم رسیدند جبرئیل ع نازل شد و آیه یا ایها

اروی

الرسول بلغ الی آخر آیه را آورد و در آن وقت هوا بمرتبه
گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می انداختند بریان
میشد پس حضرت رسول ص فرمود که ندا کنند مردم را تا جمع
شوند مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر
درختان خار را آب روبند و سنگها بر روی هم بگذارند بشکل
منبر بقدر قامت شریف پیغمبر ص پس منبر را ساخته جامه بر
رویش افکندند و حضرت بر بالای منبر رفته خطبه در
نهایت فصاحت بلاغت ادا فرموده گفت اقرار
میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم
از برای او بخداوندی و ادا می کنم آنچه را وحی کرده است
بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم نازل شود بر من بلایی

عظیمی و وحی کرده است الله تعالی بمن آیه یا ایها الرسول را
پس فرمود ایها الناس من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا
بسوی من وحی فرستاده و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول
این آیه را بدرستیکه جبرئیل علیه السلام مکرر بمن نازل شد و امر
کرد مرا از جانب خدا که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر
سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر من و خلیفهٔ
منست و امامست بعد از من ای گروه مردم علم من احاطه کرده
است بمنافقانیکه میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای
ایشان و این را سهل و آسان می‌انگارند و در نزد خدا تعالی
عظیمست و مرا آزار کردند در باب علی ع آزار بسیار یکمرتبه گفتند
او گوش است یعنی هرچه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی

همیشه با منست و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی این آیه
را فرستاد که وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ
أُذُنٌ تا آخر آیه یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند
و میگویند او گوش صرف مردمست و فرمود که اگر خواهم که گویندگان
را نام ببرم میتوانم برد و بدانید که حق تعالی نصب کرده است
علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامیکه واجب گردیده است
اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر صحرانشینان و
شهریان و بر عجمی و بر عربی و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک
و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس حکمش
بر همه شما رواست و قولش نافذ و امرش جاریست ملعونست
هر که مخالفت او کند مرحومست هر که تصدیق او کند ای گروه مردم

تدبر کنید در قرآن و بفهمید و آیات محکمات آنرا و
عمل کنید بآنها پس بخدا سوگند که واضح نمیگرداند
تفسیر قرآن را مگر علی بن ابی طالب ع ای گروه مردم
بدرستیکه علی ع و طیبین از فرزندان من که از صلب
او بهم میرسند ثقل کوچکترند و قرآن ثقل بزرگتر است
از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر در نزد من آیند و حلال
نیست امارت او پادشاهی مؤمنان از برای کسی
بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی را گرفت و بالا
برد و یکدرجه پائین تر از خود باز داشت مائل بطرف دست
راست خود و او را بلند کرد و گفت ای گروه مردم کیست
اولی بشما از جانهای شما صحابه گفتند خدا و رسول او

بلی

پس گفت که هر کس من مولای اویم اینک علی علیه السلام مولای
اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن
با هر که با او دشمنی کند و یاری کن هر که او را یاری کند و واگذار
هر که او را واگذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را
بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب با مؤمنان
کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره
هل اتی مگر برای او و نفرستاده است سوره هل اتی را مگر از برای
او و ذریت هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریت من از صلب
علی است و دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد
علی را مگر متقی و پرهیزکار و سوره عصر در شان علی نازل شده و
تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی

دشمنان آل محمدؐ در زیان کار رسید مگر آنها که ایمان آورده‌اند بولایت
علی بن ابیطالب و اعمال صالحه کرده‌اند باعانت و رعایت برادران خود
و وصیت کرده‌اند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست
و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر فتنها و شدتها در غیبت قائم آل محمد
ای گروه مردم ایمان بیارید بخدا و رسول و و نوری که خدا فرستاده
ست و در قرآن یاد کرده ست و آن نور امامت ست که در علی است
و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا از مردم خواهد گرفت
و حقهای همه ما اهل بیت را ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما
و پیش از من پیغمبران گذشته‌اند و من بر سنت و طریقه ایشانم بدرستیکه
علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند
ای گروه ناس گمراه شدند پیش از ما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم

و راه

و راه راست خدا که شما را امر کرده ست در سوره حمد که سؤال کنید از خدا
هدایت بسوی آن راه پس بعد از من علی و بعد از او فرزندان من از صلب او
امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی بدرستیکه من بیان
کردم برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من
بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت
علی و اقرار کنید از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میکنم
از برای خدا و علی بیعت میگیرد از برای من و من بیعت میگیرم
از برای او از جانب خدا فَمَن نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنکُثُ عَلٰی نَفسِهِ وَ مَن
اَوفٰی بِمَا عَاهَدَ عَلَیهُ اللهَ فَسَیُؤتِیهِ اَجرًا عَظِیمًا یعنی پس هر که
بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته ست و ضررش باو عاید
میگردد و هر که وفا کند با آنچه خدا عهد کرده ست بر آن پس

بزودی خدا با او مرد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده
از آنید که همه بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده
است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت
علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان که بعد از من میآیند که از نسل من
و از نسل او میند چنانکه گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران
بغائبان برسانند پس بگوئید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم
و راضی شدیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو بر
این امر دلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما بر این عقیده
زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد می میریم و بر این حال در قیامت
مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم دادیم
بخدا و بتو و علی و حسن و امامهای که یاد میکردی هر عهد و

پیمانی

پیمانی که گفتی از دلهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب
نمیکنیم و آنچه فرمودید خواهیم رسانیدن بهر که به بینیم پس مردم از همه
طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا
و امر رسول را و ایمان آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند
بر حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در
یکوقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام
و خفتن را نیز در یکوقت ادا فرمود از کثرت شغل بیعت و تنگی وقت
و این خطبه مختصری است از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند تمام شد کلام علامه مذبور
و از بعضی روایات خاصه و عامه ظاهر میشود که آیه کریمه چنین نازل شده

که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی تا آخر
آیه و معلوم است که امر با این شدت و خطاب عتاب آمیز بجناب
نبوی ص بغیر بیان خلافت و امامت آنحضرت چیزی دیگر از معانی که
متعصبان اهل سنت قائل شده اند مثل اظهار محبت و مودت نمی تواند
بود و ک دیگر اینکه در چنان هوای گرمی در میان بیابان فرود آید و امر
فرماید که منبری از سنگ و ک بنا بر بعضی روایات از پالان شتر جهت
آنحضرت نصب کنند باید از برای امری عظیمی که از مهمات دین
بلکه از اصول دین باشد و آن نمی تواند بود مگر امامت و خلافت
با آنکه دشوارترین امری بود بر منافقان حتی در صدد قتل حضرت
برآمدند در عقبه چنانچه قصه اش مشهور است و ذکرش موجب تطویل
خواهد شد و با هم سوگند خوردند که اگر پیغمبر ص وفات کند نگذارند که امر

خلافت با اهل بیت او برسد چنانکه خالق عالم در کلام مجید میفرماید
یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد
اسلامهم و هموا بما لم ینالوا و ما نقموا الا ان اغناهم
الله و رسوله من فضله و ان یتوبوا یک خیرا لهم و ان
یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الآخرة و ما
لهم فی الارض من ولی و لا نصیر یعنی سوگند یاد میکنند بخدا
که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده شده و البته گفتند کلمه کفر را و
کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند
یعنی قصد کردند که شتر حضرت رسول را رم دهند حضرت را هلاک
کنند و عیبی نتوانستند کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی گردانید ایشان را
خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از

برای ایشان واگر نیست کند حق را عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی
دردناک در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی
و نه یاوری حذیفه گوید که آنهائیکه اراده قتل حضرت کرده بودند
و رفتند که شتر حضرت را رم بدهند در عقبه همه را شناختم
نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف
و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معاویه بن ابی
سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابوموسی اشعری و مغیره بن
شعبه و اوس بن الحدثان و ابوهریره و ابوطلحه انصاری و در
آن روز غدیر نازل شد آئیه شریفه آیه شریفه الیوم اکملت
لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِینًا
یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردم

بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را
دین و معلوم است که اکمال دین و اتمام نعمت در آن روز بغیر از
تعیین امام و وصی برای و وصی برای پیغمبر که حافظ دین مبین باشد
امر دیگری نمیتواند بود و دیگر اینکه روایت کرده حافظ
ابوبکر بن موسی بن مردویه مناقبش از ابی سعید خدری
از سلمان فارسی رضی الله عنه که از علمای اهل سنت است
که قال قُلْتُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ لِکُلِّ نَبِیٍّ وَصِیٌّ فَمَنْ وَصِیُّکَ فَسَکَتَ عَنِّی
فَلَمَّا کَانَ بَعْدُ رَآنِی فَقَالَ یَا سَلْمَانُ فَاَسْرَعْتُ اِلَیْهِ فَقُلْتُ
لَبَّیْکَ قَالَ تَعْلَمُ مَنْ وَصِیُّ مُوسٰی قُلْتُ نَعَمْ یُوشَعُ بْنُ نُونٍ
قَالَ لِمَ قُلْتُ لِاَنَّهُ کَانَ اَعْلَمَهُمْ یَوْمَئِذٍ قَالَ فَاِنَّ وَصِیِّی مَوْضِعُ سِرِّی
وَخَیْرُ مَنْ اَتْرُکُ بَعْدِی یُنْجِزُ عِدَتِی وَیَقْضِی دَیْنِی عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ

یعنی گفت سلمان فارسی رض که عرض کردم بخدمت حضرت
رسول ص که یا رسول الله از برای هر پیغمبری وصی بود پس
کیست وصی تو پس حضرت ساکت شد از جواب من پس
بعد از آنکه دید مرا پس گفت یا سلمان پس من بسرعت
شتافتم بخدمت آنحضرت وگفتم لبیک فرمود که
میدانی که بود وصی موسی گفتم آری یوشع بن نون
فرمود او بچه سبب وصی بود گفتم بسبب آنکه داناتر قوم بود
در آن زمان حضرت فرمود بدرستیکه وصی من و محل سر من
و بهتر کسیکه می گذارم بعد از خود که وفا بعهدهای من خواهد
و ادای قرض من خواهد کرد علی بن ابیطالب است و
باز روایت کرده خطیب خوارزمی که از جمله مشاهیر

علمای اهل سنه است در کتاب مناقب خود از جابر بن
عبد الله انصاری که گفت قال رسول الله ص لما خلق الله
تعالی السموات والارض دعاهن فاجبنه فعرض علیهن
نبوتی وولایة علی بن ابی طالب علیه السلام
فقبلتاهما ثم خلق الخلق وفوض الینا
امر الدین فالسعید من سعد بنا والشقی
من شقی بنا نحن المحللون لحلاله والمحرمون لحرامه
یعنی گفت پیغمبر که چون ایجاد کرد الله تعالی آسمانها
و زمین را خواند ایشان را پس اجابت کردند الله تعالی را
پس عرض کرد بر ایشان نبوت مرا و ولایت علی بن
ابیطالب ع را پس قبول کردند این دو چیز را پس ایجاد

کرد خلق را و واگذاشته باد و نفرامر دین را پس نیکبخت کسی است
که نیکبخت شده باو و بدبخت کسی است که بدبخت شده باشد بما
ما اینم حلال کننده حلال خدا و حرام کننده حرام خدا
و باز روایت کرده خطیب خوارزمی در کتاب مذکور
از پیغمبر که قال لما اسری بی الی السماء الی سدرة المنتهی
وقفت بین یدی الله عز وجل فقال یا محمد فقلت لبیک
وسعدیک قال بلوت خلقی فایهم رایت اطوع
لک قلت رب علیا قال صدقت یا محمد فهل اتخذت
لنفسک خلیفة یودی عنک ویعلم عبادی من کتابی
ما لا یعلمون قال قلت یا رب اختر لی فان خیرتک خیرتی
قال قد اخترت لک علیا فاتخذه لنفسک خلیفة

ووصیا

ووصیا ونحلته علمی وحلمی وهو امیر المؤمنین حقا لم ینلها
احد قبله ولیست لاحد بعده یا محمد علی رایة
الهدی وامام من اطاعنی ونور اولیائی وهو الکلمة
التی الزمتها المتقین من احبه فقد احبنی ومن
ابغضه فقد ابغضنی لولا علی لم یعرف حزبی ولا اولیائی
یعنی گفت پیغمبر که چون در شب معراج بردند مرا باسمان پس
از آسمان بردند بسدرة المنتهی ایستادم در مرتبه قرب معنوی
در خدمت خدای عز وجل پس خطاب بمن کرده فرمود ای
محمد پس گفتم لبیک وسعدیک فرمود بتحقیق که امتحان
کرده بندگان مرا پس کدام یک از ایشان را فرمان بردارتر
یافتی از برای خود گفتم ای پروردگار من علی را فرمان بردار

ترا فهم فرمود که راست گفتی ای محمد پس آیا اخذ کرده و قرار
داده از برای خود خلیفه و جانشینی که بجا آورد از جانب تو امور
رسالت را و تعلیم کند به بندگان من از کتاب من آنچه را نمی
دانند گفت پیغمبر که عرض کردم که ای پروردگار من تو
اختیار کن از برای من چنین کسی پس بدرستیکه برگزیده تو برگزیده
منست گفت حضرت الله تعالی که بتحقیق برگزیدم از برای تو
علی پس قرار ده علی را از برای خود خلیفه و وصی و بخشیدم
باو علم مرا و حلم مرا و اوست پادشاه و سرکرده مومنان
بحق رسیده است باین تسمیه امارت مومنان یا بجمع این
مراتب از خلافت و وصایت و علم و حلم و امارت کسی پیش
از او و نخواهد بود از برای کسی بعد از او ای محمد علی نشانه

هدایت و پیشوای کسیست که فرمان برداری من کند و نور دوستان
من است و اوست کلمه که لازم ساخته ام آنرا بر متقیان و بر
هنرکاران کسیکه دوست دارد او را پس بتحقیق که دوست
داشته مرا و کسیکه دشمن او را دشمن داشته مرا اگر علی نبود
شناخته نمی شد گروه من و نه دوستان و دیگر
روایت کرده بخاری باسناد خود در صحاحش از سهل
بن سعد که گفت اَنَّ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ قَالَ یَومَ خَیبَرَ رَسُولَ
لَاُعطِیَنَّ هٰذِهِ الرَّایَةَ غَداً رَجُلاً یَفتَحُ اللهُ عَلَی یَدَیهِ یُحِبُّ
اللهَ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ قَالَ فَبَاتَ النَّاسُ
یَدُوکُونَ لَیلَتَهُم اَیُّهُم یُعطَاهَا فَلَمَّا اَصبَحَ النَّاسُ غَدَوا
عَلَی رَسُولِ اللهِ کُلُّهُم یَرجُوا اَن یُعطَاهَا فَقَالَ

اين علي بن ابي طالب فقالوا هو يشتكي عينيه قال فارسلوا
اليه فاتي به فبصق رسول الله ص في عينيه ودعا له
فبرا حتى كان لم يكن به وجع فاعطاه الراية فقال
علي يا رسول الله ص اقاتلهم حتى يكونوا مثلنا فقال انفذ
على رسلك حتى تنزل ثم ادعهم الى الاسلام واخبرهم
بما يجب من حق الله فيه فوالله لان يهدي الله بك رجلا
واحدا خير لك من ان تكون لك من حمر النعم يعني
بدرستيكه رسول خدا فرمودند در روز جنگ خيبر كه البته
خواهم داد اين علم را فردا بمرديكه خدا فتح كند بر دستهاى
او دوست دارد خدا و رسول را و دوست دارند او را
خدا و رسول خدا را راوى كويد پس در تمام شب مردم در انديشه

ان

آن بودند كه آيا علم را بكه خواهد داد و چون صبح شد همگی صحابه در اول روز
بخدمت آنحضرت شتافتند و هر يك اميدوار بودند كه حضرت
علم را باو خواهد داد پس حضرت فرمود كه كجاست علي بن ابي طالب
پس عرض كردند كه او شكايت از درد چشم ميكند فرمود كه
بفرستيد بطلب او پس آوردند حضرت علي ع را پس حضرت
رسول ص آب دهان مبارك را در ديدهاى او انداخت
و دعا كرد براى او پس در همان ساعت شفا يافت بمرتبه
كه گويا هرگز دردى نداشت پس علم را بدست او داد پس
عرض كرد حضرت علي ع كه يا رسول الله ص با ايشان مقاتله
كنم تا مثل ما شوند پس حضرت رسول ص فرمودند كه بتأنى و
همواری برو تا فرود آيى بساحت ايشان پس بخوان

ایشان از آبوی اسلام وخرده ایشان را بانچه واجب بر ایشان
از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند خدا تعالی
بسبب تو یکمرد را بهتر است از برای تو از شتران سرخ موکه در
میان عرب پرقیمت ومعتبرست و دیگر روایت کرده ابن
شیرویه دیلمی در کتاب فردوس از ابن عباس وهمچنین حافظ
ابونعیم در کتاب حلیة الأولیاء وجمعی دیگر از علماء اهل سنه
که قال رسول الله ص انا المنذر وعلی الهادی وبك
یهتدی المهتدون بعدی یعنی گفت رسول خدا که
منم ترساننده وعلی ست هدایت کننده وبتو یا علی هدایت
خواهند یافت هدایت یابندگان بعد از من و دیگر از انجمله
حدیث طیرست چنانکه اشاره شد بقصه اش پیش از این و دیگر

ازان

ازانجمله حدیث روایت کرده احمد بن حنبل در مسندش باسناد خود
از حبش از حضرت علی ع که قال لما نزلت عشرة آیات من براءة
علی النبی ص دعا النبی ص ابا بکر فبعثه بها لیقرأها
علی اهل مکة ثم دعانی النبی ص فقال ادرك ابا بکر
فحیثما لقیته فخذ الکتاب منه فاذهب به الی اهل
مکة واقرأها علیهم فلحقته بالجحفة فاخذت الکتاب
منه فرجع الی النبی ص فقال یا رسول الله ص نزل فی
شیء قال لا ولکن جبرئیل جائنی وقال لن یؤدی عنك
الا انت او رجل منك یعنی گفت حضرت امیر المؤمنین
علی ع که چون نازل شده ده آیه از سوره براءت بر پیغمبر طلبید
پیغمبر ص ابابکر را وفرستاد ابابکر را با آن آیات تا برود در اهل

بکه نخواند بعد از آن پیغمبر مرا طلبید و فرمود که برو در جایی
با ابی بکر نوشته را از او بگیر و ببر بر اهل مکه بخوان آن من رفتم و در
منزل جحفه با او رسیدم و نوشته را از او گرفتم پس ابوبکر
برگشت بخدمت حضرت رسول الله و گفت یا رسول الله آیا نازل
درباره من آیه حضرت فرمود که نه و لیکن جبرئیل آمد نزد من
و گفت نمیرساند این آیات را از جانب تو مگر تو یا مردی
که از تو باشد و دیگر فرمود حضرت که انا مدینة العلم و
علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب یعنی منم شهر علم و علی است
در آن شهر پس هرکس خواهد داخل شهر علم شود باید از در درآید
و دیگر صاحب مناقب خوارزمی از ام سلمه رضی الله
عنها قال سمعت رسول الله ص یقول ان الحق مع علی

و علی مع الحق و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی گفت
ام سلمه رضی الله عنها که شنیدم از رسول خدا ص که می فرمود که
حق با علی است و علی با حق است و هرگز از هم جدا نمی شوند تا وارد
شوند بر من در حوض کوثر و دیگر روایت کرده ابن مغازلی
شافعی در کتاب مناقب بچند طریق از حضرت رسول الله
که یا علی انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر
المحجلین و یعسوب الدین یعنی گفت رسول خدا ص که یا علی توئی آقای
و سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران و کشاننده پیشانی
و دست و پا سفیدان بسوی بهشت و پادشاه دین ابن
ابی الحدید از حافظ روایت کرده که او در کتاب حلیة
الاولیا از انس بن مالک روایت کرده که روزی

رسول خدا ص بمن فرمود که آبی از برای وضوی من بیار
پس وضو ساخت و برخاست و دو رکعت نماز کرد
پس گفت ای انس اول کسیکه از این در داخل میشود
امیر مومنان و سید و سرور مسلمانان و قائد رو سفیدان
به بهشت و خاتم اوصیا است انس گوید که من گفتم خدا
خداوندا بگردان آن را مردی از انصار و دعای خود را پنهان
کردم در آنوقت علی علیه السلام آمد پس حضرت رسول
برخاست شاد و خندان و دست در گردن علی کرد
و عرق روی مبارک خود را بر روی علی ع می مالید و عرق
روی علی را بر روی خود می مالید پس علی ع گفت یا رسول الله
امروز نسبت بمن کاری کردی که پیش از این نمی کردی حضرت

فرمود چه مانع است و چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من
رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان
خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد برای ایشان آنچه را
در آن خلاف و اختلاف کنند بعد از من خلاصه کلام اگر
خواسته باشد ذکر احادیث وارده در این باب نماید کتب
و طوامیر بیشمار خواهد پر شد و هنوز جائی منتهی نشده باشد از
آنجمله این بی بضاعت قریب به پنجاه حدیث دیگر در
این باب دارد که ترک تحریرش در این رساله نمود
چه آنچه مذکور شد بجهه اهل بصیرت و صاحب انصاف
کافیست و اما فساد آن ملاحین بالاتر از آن است
که بیرون از طاقت شنیدن باشد از آنجمله خود آن فرقه

ضاله روایت کرده اند که حضرت پیغمبر بارها می فرمود
که هرکه علی و فاطمه علیهما السلم را اذیت رساند مرا اذیت
رسانیده است و اذیت کننده ایشان محشور شود با یهود
و نصاری با وجود این بچه حساب آن اشقیا آتش بر در
خانه رسول الله زدند و با علی و فاطمه کردند آنچه کردند
چنانچه کتابها پر است از ظلم الظالمین و ریسمان بگردن
شیر خدا انداخته شد و در بر شکم دختر رسول خدا زدند
تا آنکه طفل از شکم انداخت و ابوبکر سراسر مکر منع کرد حضرت
فاطمه را از ارث پدرش بواسطه یک حدیث جعلی نحن
معاشر الانبیاء لا نورث و همچنین ابوبکر و عمر منع فدک
از فاطمه نمودند و حال آنکه پیغمبر در ایام حیات شریف خود

باو بخشنده بود و در این مطلب حدیث جعلی هم ندانستند
حضرت فاطمه و علی و حسنین را و ام ایمن را بشهادت برد
و آن مطرود شهادت چنین اشخاص را رد کرد و گفت
شهادت علی و حسنین مسموع نیست باعتبار آنکه ایشان
میخواهند جلب نفع کنند و ام ایمن زنست و شهادت
زن مقبول نیست و حال آنکه حسنین معصوم بود چنانکه
مدلل گفته اند و ام ایمن را پیغمبر خبر داده بود که از اهل بهشت
میباشد با وجود آنکه در شرع خاتم النبین شهادت شوهر
و فرزند و زن مقبول است فوا حسرتاه بعد از زحمت
بسیار بعد از آنکه ابوبکر سراسر مکر بغلط خود اعتراف نمود
و فدک را بفاطمه رد کرد و در ضمن آن کاغذ نوشت

باو داد که کسی متعرض آن نور چشم پیغمبر خدا نگردد و عمر بر اکثر
شر کاغذ انحضرت را پاره کرد و فدک را داد و باره عصب
نمود و شکی نیست این نهایت ظلم است با دختر رسول خدا
شاهد مدعا حدیث وصیت آن مظلومه است در حین
ارتحال که آن ملاعینان بر او نماز نگذارند حتی احدی
از ایشان نمیخواست که مطلع شوند بعد از وفات و این
ظلم برقرار بود تا زمان عمر عبد العزیز و او بر این ظلم مطلع
شده فدک را با اولاد فاطمه رد کرد و از جمله فساد آن
خلفا جور تخلف کردن ایشان است از جیش اسامه و
و حال اینکه پیغمبر خدا لعن کرد تخلف کننده را و کسیکه
ملعون است چگونه قابل خلافت و ریاست عامه

خواهد بود آوخ از انصاف که از جمله متواترات تشکیک نمودن
ابوبکر در اینکه آیا قابل خلافت بود یا نه و تصریح کردن او
که کاش از پیغمبر سوال میکردم که حق کیست خلافت تا با اهل
بیت او منازعه نمیکردم و بارها میگفت که مرا شیطانیست
که مرا فریب میدهد و عمر خود تصریح کرد که بیعت ابی بکر از غیر
رویه و تامل بوده خدا مسلمانان را از شر او نگهدارد و
اصلا عالم باحکام شرعیه نبود آن پیر جاهل حتی اینکه
توقف نکرد در میراث کلاله و میراث جده را و امر کرد از نادانی
بقطع ید یسری دزد و غیر اینها از اموری که اهل جور و طغیان
خود اعتراف نموده اند چونکه قلیلی از اوصاف صدیق
را شنیدی قدری از عمر بشنو که چه قدر بی ادراک

دراحکام الهی بوده حتی اینکه امرکرد زن حامله را وشخص مجنون را
رجم کنند ومنع کرد از زیادتی صداق وحکم کرد که هرحدی
صدتا زیانه است وحال اینکه حد شارب الخمر هشتاد تازیانه
است وغیر اینها از اموری که اهل جور وطغیان خود اعتراف
نموده اند چونکه قلیلی از اوصاف صدیق را شنیدی قدری
از عمر بشنو که چه قدر بی ادراک دراحکام الهی بوده حتی اینکه
امرکرد زن حامله را وشخص مجنون را رجم کنند ومنع کرد از
زیادتی صداق وحکم کرد که هرحدی صدتازیانه است وحال
اینکه حد شارب الخمر هشتاد تازیانه است وغیر اینها چنانکه
شنیده که مکرر کفت لولا علیٌ لهلک عُمَر واما عثمان علیه
النیران چه فسادها بود که نکرد از آن جمله اصحاب کبار

کشید

کشید ابازر را امانت نمود ابوذر غفاری را زد واورا اخراج بلد نمود
وعمار را انقدر چوب زد که مفتوق شد وابن مسعود را کشت
ومصحف او را سوزانید وجمیع اموال فقرا را ضبط وبخویشان
خود تسلیم می نمود ولید بن عتبه شرب خمر کرده بود اغماض کرد
چه او خود افسق فسقه بود حتی کار بجائی رساند که اصحاب اورا
واجب القتل دانسته بدرک فرستادند وجسد پلیدش سه روز
ماند کسی دفن نمیکرد فوا عجباه از عامه کمراه که علی را خلیفه
چهارم با الاستحقاق وبحق میدانند چنانچه عثمان را در مرتبه
سیم خلیفه بحق میدانند پس بعضی از ایشان چکونه کویند
که علی داخل قتل عثمان بوده است واین دو اعتقاد متناقض
را چکونه باهم جمع نمایند اکر فی الواقع عثمان خلیفه است

پس چگونه کسی که از حیثیت علم و فضل و غیرهما مسلمست راضی
بقتل او میشود لامحاله یکی از ایشان باید باطل باشند پس فی
الحقیقه این هم دلیلیست برأسه از برای بطلان مطلب
ایشان پس بحمد الله که ثابت شد خلافت جناب امیر المومنین
و بطلان خلافت خلفاء جور و این چراغیست روشن که راه
راست مذهب فرقهٔ ناجیهٔ اثنا عشریه است و ایشانند که ناجیند
و بقیهٔ فرق ضایع و هالکند شاهد مدعا آیهٔ کریمه انّ الّذین آمنوا
وعملوا الصّالحات اولئك هم خیر البریّة یعنی آنانکه ایمان آورده
اند و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق و بعد از آن
میفرماید که جزاؤهم عند ربّهم جنّات عدن تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم ورضو ٢٠

عنه ذلك لمن خشی ربّه یعنی جزای ایشان نزد پروردگار ایشان
باغستانهای اقامتست که جاری میشود در زیر آنها نهرها که همیشه
و دائما خواهند بود راضیست خدا از ایشان و ایشان راضیند
از خدا این برای کسیست که بترسد از پروردگار خود در احادیث
معتبره از طرق خاصّه و عامّه وارد شده که این آیه در شان حضرت
امیر المومنین ع و شیعیان آنحضرت نازل شده از آنجمله حافظ
ابو نعیم از ابن عبّاس و امام محمّد باقر ع روایت کرده که چون این
آیه نازل شده حضرت رسول بحضرت امیر فرمود که مصداق این
آیه توئی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد راضی و
پسندیده و خدا از شما راضی بخلاف دشمنان تو که خواهند
آمد غضبناک و غل در گردن چنانچه روایت کرده شیخ جلیل

بزرگوار شیخ مفید طاب ثراه باسناد خود از صفوان جمال که گفت
داخل شدم بخدمت امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع پس عرض
کردم که فدای تو شوم شنیدم از شما که می فرمودید که شیعیان ما در
بهشت شوند و حال آنکه در میان شیعه شما گروهی هستند که مرتکب
گناهان و فواحش میباشند و شراب میخورند و از لذتهای دنیا
بهره میبرند پس حضرت فرمود که آری ایشان از اهل جنتند بدرستیکه
بیرون نمیرود مردی از شیعه ما از دنیا تا آنکه مبتلا میشود بازاری
یا بقرضی یا بهمسایه که اذیت باو رساند یا بزوجه بدی پس اگر
از همه اینها معاف باشد خدای تعالی جان کندن را برا او سخت
میکند تا وقتیکه از دنیا بیرون رود و برا او گناهی نباشد
صفوان میگوید که عرض کردم بخدمت آنحضرت که ناچار است

از

از رد مظالم یعنی حقوق ناس چگونه خواهد شد پس حضرت صادق ع
فرمود که بدرستیکه الله تعالی حساب خلقش را واگذاشته در روز
قیامت بمحمد و علی صلوات الله علیهما پس هر حقیکه بر شیعه ما
باشد از حقوق ناس ما آنرا از خمسیکه در اموال مردمست و حق
ماست حساب خواهیم کرد و هر حقیکه میان شیعه ما و خدا تعالی
باشد ما از خدا تعالی طلب میکنیم بخشیدن آنرا تا آنکه داخل
نخواهد شد یکی از شیعه ما در آتش جهنم **خاتمه** که در بیان
اثبات امامت سائر ائمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
ست و این اگرچه از برای اهل بصیرت معلوم شد در ضمن اثبات
امامت و خلافت جناب امیر المومنین ع چه گفتیم که هر که صاحب
شرایط و صفات مذکوره باشد آن امام و خلیفه ست و آن

شرائط و صفات در هر یک هر یک از ائمهٔ طاهرین متواتر است و
اگر موجب تطویل نشود هر آینه بعرض برادران ایمانی رسانده میشد
و چون خارج از طاقت رساله است لهذا ترک تفصیل آن در
نموده و گوید بدانکه اعتقاد فرقهٔ امامیهٔ ناجیه رضوان الله علیهم
آنست که بعد از حضرت رسول الله خلیفه و قایم مقام و وصی آنحضرت
بلا فاصله حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است چنانچه
بتفصیل محقق گردید و بعد از او حضرت امام حسن ع و بعد از او امام
حسین ع و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او محمد بن علی
الباقر و بعد از او جعفر بن محمد الصادق و بعد از او موسی بن جعفر
الکاظم و بعد از او علی بن موسی الرضا و بعد از او محمد بن علی
التقی و بعد از او علی بن محمد النقی و بعد از او حسن بن علی العسکری

و بعد از

و بعد از او حجة ابن الحسن المهدی صاحب الزمان علیه صلوات الله
الملک الرحمن امامند و اعتقاد این آنست که حضرت مهدی که
امام دوازدهم است زنده و غایب است و ظاهر خواهد شد باذن
خدا بعد از آنکه فرو گرفته باشد عالم را ظلم و جور و پاک کند عالم
را از شرک و کفر و جمیع بدعتها بحیثیکه پر شود عالم را عدل و
قسط اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و اهلک اعدائه ملخص
کلام اینکه چون باستدلال ثابت کردیم که تعین امام بنص
است نه باختیار امت و در مادهٔ ائمهٔ طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین همه تصریح و تنصیص یافته پس خلاف منحصر
بائمهٔ اثنا عشر خواهد چنانکه جناب علی بن ابی طالب تصریح بامامت
حضرت امام حسن و نص امام حسن بر امامت امام حسین و همچنین

تا حضرت مهدی ع هر سابقی نص صریح بر امامت لاحق نموده بعنوان تفصیل
و این متواتر است علاوه بر این دلیل بر مدعا یکی آیه کریمه یا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین است
یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با
راستگویان وجه دلالت اینکه خطاب و امر یکه بر سبیل عموم
در کلام خدا وارد است بالاتفاق شامل جمیع امت در همه
زمانها است پس لاجرم در هر زمانی از ازمنه باید صادقی موجود
باشد که مردم مامور باشند ببودن با او زیرا که با صادق
معدوم بودن محال است و التزام خالق ببودن با صادقین
بملاقات بدنی و بودن جسمانی نیست چه این معنی بی ثمره
و بی فایده است پس مراد باید متابعت و پیروی در گفتار

کردار

کردار باشد و همچنین مراد از صادق صدق فی الجمله
نتواند بود چه هر مؤمنی بلکه هر کافری لا اقل یکمرتبه صادق
مطابق واقع در عمر خود می گوید پس هر کس حتی کافر لازم
آید که متبع باشد و ترجیح بلا مرجح بلکه ترجح بلا مرجح را
هم بنظر عقل لازم دارد و این بالبدیهه باطل است
پس باید در جمیع اقوال خود صادق باشد و در هیچ ماده
حرف خلاف واقع نگوید و این مرتبه در عهده شخصی است
که معصوم باشد پس بانضمام مقدمات مذکوره لازم آمد
که در هر عصری باید معصومی باشد که توان با او بودن در
احکام الهیه باتفاق جمیع امت بعد از پیغمبر معصومی
بغیر از ائمه ما صلوات الله علیهم نیست چه احدی از ایشان

که تواند اسناد خطائی با آن همه عداوت که داشتند
بحضرات ائمه طاهرین بدهند بلکه مخالف را مدح مثل از
مؤالف درباره ایشانست و دیگر اینکه آیاتیکه دلالت
میکند بر حقیت مذهب امامیه آیه وَاعتَصِمُوا بِحَبلِ اللهِ
جَمِیعًا میباشد یعنی چنگ زنید بریسمان خدا همگی و پراکنده
مشوید و مراد از حبل خدا چیزیست که خدا تعالی توسل بان را
سبب نجات این امت گردانیده باشد و آن کنایه از
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم است چنانکه ثعلبی در تفسیر
خود از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده که آنحضرت فرمود که مائیم حبل الله که حق تعالی
در این آیه فرموده مؤید این مطلب روایت عامه است

از ابو

از ابو سعید خدری از رسول خدا که فرمودند ایها الناس
من در میان شما دو ریسمان گذاشته ام که اگر متمسک
شوید بانها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری
کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان و عترت من که اهل
بیت منند بدرستیکه این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بر من وارد شوند و دیگر از احادیث داله بر این
مطلب اگرچه بسیار است لیکن اقتصار میرود بر ذکر بعضی
از انجمله این حدیث است که ابن اثیر در کتاب جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود از جابر بن سمره روایت
کرده اند که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت کان
بَعدِی اِثنَی عَشَرَ اَمِیرًا فَقَالَ کَلِمَةً لَم اَسمَعهَا فَقَالَ اَبِی

انه قال کلهم من قریش یعنی خواهد بعد از من دوازده امیر
پس کلمه فرمود که نشنیدم آنرا پس پدرم گفت که بدرستیکه
آنحضرت فرمود که همه آن دوازده تن از قریش باشند و روایت
دیگر چنین است که آنحضرت فرمود لایزال امر الناس ماضیا
ما ولیهم اثنی عشر رجلا ثم تکلم بکلمة خفیة علی فسالت
ابی ماذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله فقال
کلهم من قریش یعنی همیشه امر مردم درست خواهد گذشت
مادامیکه والی باشد ایشان را دوازده مرد بعد از آن
تکلم فرمود بکلمه که بر من پوشیده بود پس سوال کردم پدر مرا
که چه گفت رسول خدا گفت که گفت کل آن دوازده از قریش اند
و دیگر اینکه فرمود رسول خدا که انی تارک فیکم الثقلین

ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله
و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض یعنی بدرستیکه من می گذارم در میان
شما چیزی را که اگر چنگ زنید در آن هرگز گمراه نشوید کتاب
خداست و عترت من که اهل بیت من اند و این دو از هم
جدا نمیشوند تا وارد شوند بر حوض کوثر و دیگر این حدیث است
که خاصه و عامه روایت کرده اند از رسول خدا که فرمود مثل
اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلک
یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن کشتی نشست
نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد هلاک شد و دیگر مخبری
از رسول خدا باسناد اهل بیت روایت کرد که فرمود فاطمة

مهجة قلبي وابناها ثمرة فؤادي وبعلها نور بصري
والائمة من ولدها امناء ربي وحبل ممدود
بينه وبين خلقه من اعتصم بهم نجى ومن تخلف عنهم هوى

یعنی روح دل من است و دو پسر او میوه دل منند و شوهر
او نور چشم من است و امامان از اولاد وی امینان پروردگار
منند و ریسمانند کشیده میان خدا و خلق خدا هر کس چنگ زند
در متابعت ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان
هلاک شود و بدرک اسفل واصل گردد پس ثابت شد بحمد الله
بدلایل قطعیه از کتاب و سنت حقیت مذهب فرقه اثنا عشریه

اللهم احشرنا مع نبینا و ائمتنا
بحق محمد و آله حرره مؤلفه محمد مهدی
بن اسد الله الحلی النجفی
١٣٣٨

